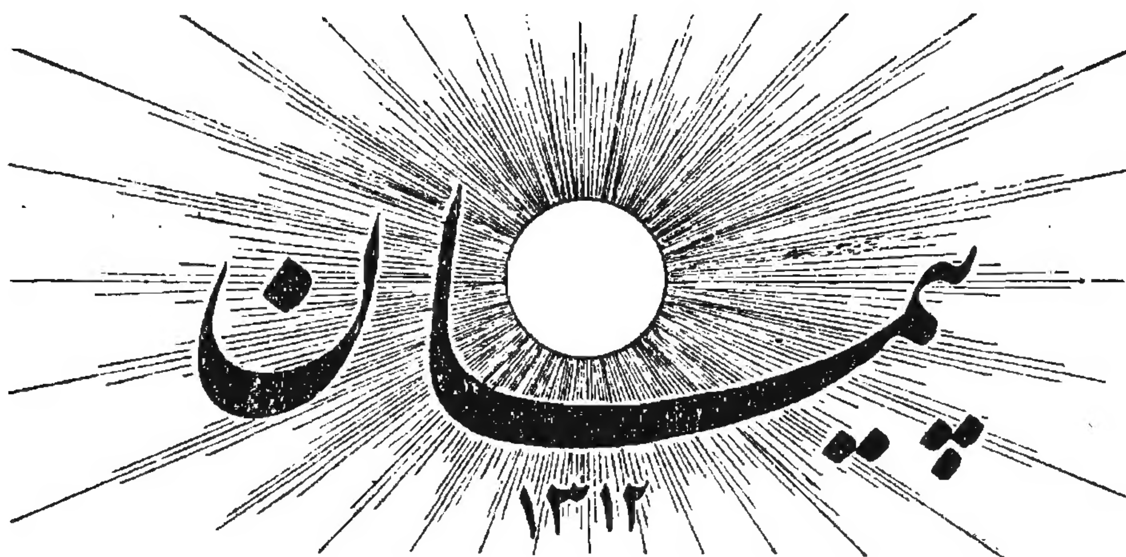

پیمان
پیمان سال یکم
شماره سیزدهم



شماره سیزدهم　　خرداد ماه ۱۳۱۳　　سال یکم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله ماهی یك شماره چاپ می شود

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ۶ ماهه ۶ شلنگ

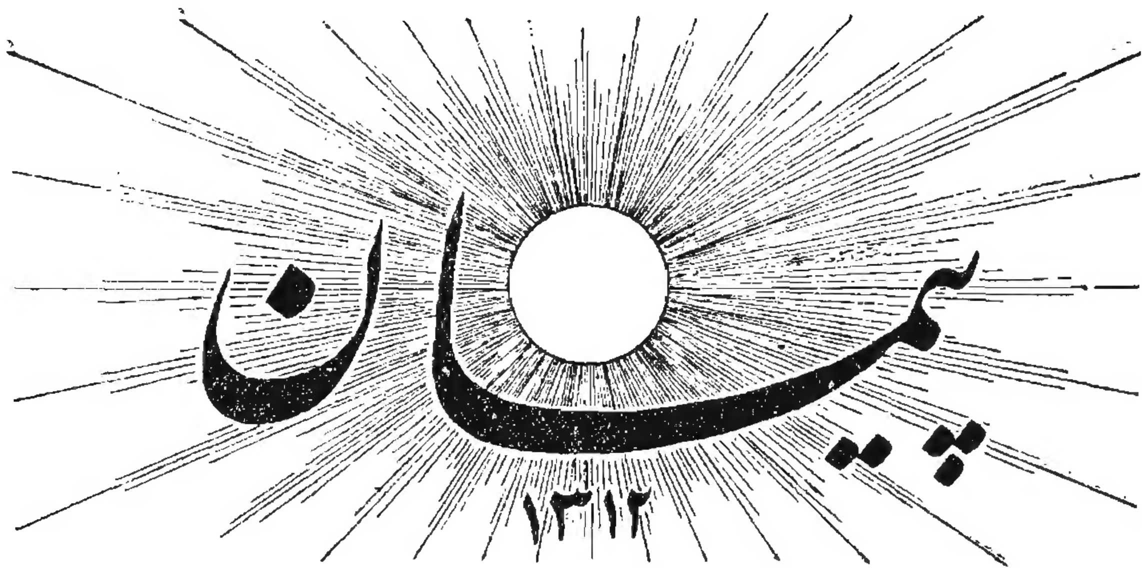
نسخه‌ای چهار ریال (چهارقران)

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

نمره تلفون ۱۳۹۶

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده



شماره سیزدهم   خرداد ماه ۱۳۱۳   سال یکم

گزارش شرق وغرب

بیم جنگ سخت تر شده

دراین یک‌ماه بار دیگر گفتگوی جنگ‌در اروپا فزونتر گردیده و بیمها بیشتر شده .

چه ازیکسوی کنفرانس ژنو برای کاستن از ابزار جنگ(یاخلع سلاح) که مایه امیدی برای مردم بود هرچه بی‌پایه‌تر گردیده و بگفته آژانس‌ها « بکوچه بن‌بستی رسیده » .

خوانندگان پیمان بشمارهٔ یازدهم مجله باز گشته گفتهای مارادر باره این کنفرانس بار دیگر بخوانند . آنچه‌را که ماآنروز گفته‌بودیم امروز خود اروپاییان میگویند .

این عادت اروپاییان است که بهر کاری که آغاز میکنند لافها از سودمندی آن زده جهان را پراز امید می‌سازند ودیری‌نمیگذرد که‌همه آن لافها هیچ شده و بیکبار نومیدی جای آن امیدهارا میگیرد .

در اینچندسال اروپا بهر کوچه‌ای که درآمده بدبختانه «بن‌بست» بوده . مامی پرسیم چرا آدمی باچشم باز بکوچه بن‌بست درآید ؟!

درآن روز که ما آن مقاله را درشماره یازده دربارهٔ کنفرانس ابزار جنك نـگـاشته و پی برده باز نمودیم کـه از اینهمه گفتکوها نتیجه در دست نخواهد بود روزی بود که دولت انگلیس پیشنهاد نوینی بعنـوان زمیـنه پیمان منتشر نموده و انتـانی ادن معاون وزیر خارجه انگلیس پایتخت‌هارا میگردید و میگفتند که گردش او برای آنست که دولتهارا با آن پیمان همداستان نماید و ازاین پیشنهاد و کوشش دولت انگلیس امیدتازه‌ای درسراسر اروپا پیداشده بود · ولی ماآشکارنوشتیم که اگرهم پیشنهاد انگلیس یا پیشنهاد دیگـری پسندهمهٔ دولتها باشد و پیمانی برروی ان با هم ببندند بازنتیجه‌ای‌بدست نیامده.زیرا سختی عمده کار در انجاست که اگر دولتی پیمان بشکست با او چه‌رفتاری بشود و چگونه سزای پیمان شکنی او داده شود .

آن مثل دراینجا بجاست که روزی موشها انجمنی ساخته ازستم گربه ناله‌ها می کردند و برای رهایی ازآزار آن ستمگر چاره جویی مینمودند و سرانجام چنین تدبیر اندیشیدند که‌زنکی‌ساخته بگردن گربه ببندند که بهر کجا که میرود موشها از صدای زنك نزدیکی‌اورا دانسته بگریزند و خودرا به پناهکاهی برسانند . همگی با این تدبیر همداستان شدند واز هرراهی بود زنکی‌را که میخواستند تهیه نمودند : ولی‌چون دوباره گردهم نشستند و بکفتکو در آمدند همگی دراین درماندند که چگونه‌آن زنك‌را بگردن گربه بیاویزند وبدینسان همه کوششهاهدررفت وموشها نومید وشرمسار پراکنده شدند .

درباره کاستن از ابزار جنك نیز همه سختیها برسر اینست کـه

بر فرض بسته شدن پیمانی میانه دولتها اگر یکی از ایشان سر از پیمان بپیچید چگونه سزای اورا بدهند . ما این سختی را از پیش می‌دانستیم و نوشتیم و کنون می‌بینیم مستر بالدوین رئیس‌الوزرای پیشین انکلیس بهمین سختی کار اشاره کرده همه گفتگوهارا که دراین باره میشود بیهوده می‌شمارد .

کوتاه سخن : دراین دوسه هفته در اروپا امیدواری بکنفرانس ابزار جنك بسیار اندك گردیده . بلکه باید گفت هرگز امیدی باز نمانده . کار بآنجا رسیده که انگلیسیان که از خونسرد ترین مردمان می‌باشند نومیدی آشکار میسازند . چنانکه در مجلس شورای انکلیس نیز گفتگو از بیم جنك بمیان می‌آید . گذشته از گفته بالدوین ازللوید جورج رئیس‌الوزرای زمان جنك این عبارت را نقل مینمایند که کنفرانس ابزار جنگ بزودی از تختخواب بیمارستان برخاسته بتابوت مرگ خواهد نشست .

ازسوی دیگر گفتگوی جنك که در سالهای پیش جز خبرهای ناروشن و نابجایی نبود در امسال رویه دیگری گرفته که نقشه آن نیز تا اندازه‌ای روشن گردیده است .

بدینسان که بگفته روزنامه نگاران اروپا دولت آسیایی ژاپون بادولت اروپایی آلمان همدست شده‌اند که بادولت روس شوروی بجنك برخیزند ـ ژاپون از یکسوی و آلمان از یکسوی وباشتاب بسیار تهیه اسباب میکنند .

اگرچه این خبراز یکجای رسمی نشر نیافته وشاید بنیاد آن جز پندار و دریافت نباشد ولی یکرشته حوادثی درمیان است که‌هریکی

از آنها دلیل دیگر بر درستی آن خبر می باشد و ما از یکایک آن حوادث سخن میرانیم :

۱ ــ دشمنی سخت میانه ژاپون و آلمان بادولت روس راهمه میدانیم و این خود وسیله‌ای برای ارتباط ژاپون و آلمان و همدستی آنان بر زیان روس می باشد .

۲ ــ اگر فراموش نکرده باشیم در دوسال پیش که ژاپون از عضو بودن در انجمن بزرك ژنو (جامعه ملل) کناره جست دیری نگذشت که آلمان نیز از آن انجمن بیرون آمد . کنون اندیشیده می شود که از آن روز دو دولت باهم اندیشه یکی کرده و آماده کار میشده‌اند و آن بیرون آمدن از انجمن ژنو برای این بوده که در کارهای خود آزاد باشند .

۳ ــ چنانکه میدانیم در چندی پیش آمریکا بادولت شوروی پیمان دوستی بسته و این دوستی میانه آمریکای سرمایه دار با روس بلشویك جهتی جز دشمنی هردو ایشان با ژاپون و ترس آنان از این یك دولت آسیایی نمی باشد .

٤ ــ نیز میدانیم که از پارسال یکرشته دوستیها میانه دولت شوروی با فرانسه پیدا شده و کسانی از پیشوایان سیاسی فرانسه بروسستان سفر میکنند. چنانکه مسیو هریوی معروف سفری بآنجا کرده در بازگشت اروپا را برازستایش روسستان ساخت . کنون هم دولت فرانسه هواداری سخت از روس دارد . دراینجاهم پیداست که علت این دوستی ومهربانی دو دولت جز دشمنی هردو باآلمان نمیباشد. بویژه که بتازگی موضوع رای خواستن ازمردم سار درمیانست وچنین می نماید که داستان بافیروزی آلمان انجام خواهد گرفت . این موضوع پیش از هرچیز مردم فرانسه

را بدشمنی آلمان برانگیخته وهمه کینهای چند قرنی را میانه ایشان با آلمانیان تازه ساخته و اینست که با روسیان همدردی و مهربانی دریغ نمی سازند .

۵ـ درچند هفته پیش مسیو لتوینف کمیسر خارجه روس بژنو رفته در گفتگوهای کنفرانس ابزار جنك شرکت نمود وخود او پیشنهاد دیگری بعنوان زمینهٔ پیمان داد که بگفته اژانسها با پیشنهادیکه پیش از ان وزیر خارجه فرانسه داده بود یکی بود و ازاینجا پیداست که دودولت همدست یکدیگر کار میکنند . نیز مضمون پیشنهاد او دلالت دارد که چنانکه شهرت یافته بیمهایی از هجوم ژاپون و المان برخاك شوروی درکار است . زیرا خلاصه پیشنهاد انکه اگر دولتی هجوم بخاك دولت دیگری کند همه دولتهای هم پیمان بسر کوب ان دولت هجوم اورنده برخیزند .

٦ ـ نیز در اژانسها میخوانیم که گفتگوی عضوشدن دولت شوروی درانجمن بزرك ژنو (جامعه ملل) درمیانست و دراین باره کوشش فراوان از جانب دولت فرانسه میشود .

دراین مدت هفده سال همیشه روسیان ازانجمن ژنو کناره میجستند ودران روزها که انجمن شکوه وابروی بسزایی داشت روزنامهای شوروی جز بریشخند نام اورا نمی بردندواینکه کنون بسوی ان انجمن گراییده اند پیداست که بیمهایی درمیان است واین کاررانه بدلخواه بلکه از روی ناچاری میکنند . واینکه دراین پناهجویی روسیان بانجمن ژنو دست فرانسه درکار می باشد خود دلالت دارد که موضوع مربوط بالمانیان است که فرانسه را تکان داده .

در اینجا نکتهای هست که آنرا ناگفته نمیگزاریم: بگفته اژانس

تاس در پارلمان فرانسه گفتگوی همین موضوع عضوشدن دولت شوروی در انجمن ژنو بمیان آمده مسیو بارتو وزیرخارجه چنین گفته : «این موضوع قضیه مهمی برای صلح اروپا خواهد بود »

در پیرامون این یك جمله باریك باشید و اندازهٔ رویه کاریهای اروپاییان را بشناسید . درآن روز که انجمن ژنو صدگونه شکوه و آبرو داشت وچین وژاپون هردو عضو ان انجمن بودند ژاپون بیباکانه برچین تاخته ان کشتارهارا درمدت سه‌سال کرد که میدانیم وانجمن ژنو کوچکترین جلو گیری را نتوانست · کنون‌هم اگر عضو شدن دولت شوروی در انجا پذیرفته شود و ناگهان هجومی از ژاپون یا از المان بر خاك شوروی بشود هرگز کوچکترین جاو گیری از انجمن دیده نخواهد شد · مگر سیاست‌خوددولتهای بزرك چنین جلو گیری‌رابخواهد واناان‌بنام سیاست‌خود کاری‌پیش گیرند وخودپیداست که چنین‌کاری‌ربط بانجمن‌ژنونخواهد داشت. وانگاه دولتهای‌بزرك راهم می‌شناسیم که اگر یکی از ایشان هواداری ازروستان را سودخود دانسته بهانه‌صلح‌جویی بیاری ان دولت برخاست نا گزیر دولتهای دیگری صرفه خود را در هواداری المان خواهند دانست . پس از هیچ راهی امید سودی از این عضوشدن‌دولت‌شوروی‌درانجمن‌ژنو درمیان‌نیست‌وچنانکه پیداست‌روسیان این‌کاررا از راه ناگزیری میکنند وازانسوی‌هم‌می‌خواهند صلح‌دوستی خودشان را بجهانیان نشان بدهند وگرنه سود دیگری امیدوار نبایـد باشند .

با اینهمه شما وزیر خارجه فرانسه را به بینید که قضیه را باچه اهمیتی نشانداده وان راوسیله مهمی به پایـداری صلح در اروپا جلوه میدهد .

این یك نمونه ایست که در کارهای اروپا کزافبافی و رویه کاری تاچه اندازه رواج دارد .

درباره پیشنهاد مسیو لتوینف بعنوان زمینه پیمان که بهنکام پیمان شکنی یك دولتی همدستی دولتهای دیکر را در برابر او شرط میکنند باز این ایراد بجاست که دولتهای اروپا در داستان چین که ازروی بند شانزده اساسنامه انجمن بایستی به پشتیبانی او برخیزند چه کردندوچه ازمایشی از خود نشان دادند که دراین باره هم ان کنند و ان ازمایش را نشان بدهند !؟

این مثل در اینجا بجاست که درویشی بدیهی رسیده بالای پشته ای رفته با اواز بلند داد زد : «مردما کر تایکساعت فلان اندازه پول را کرد نیاورید و نزد من نیاورید میکنم با این دیه تان انرا که بادیه همسایه تان کردم » ! مردم از شنیدن این فریاد ترس سختی نموده یقین کردند که درویش به نیروی مستجاب الدعوکی یابزور سحر وشعبده ان دیه را ویرانه ساخته است که اکر دراینجاهم خواهش او بجا نیاید همان کار را خواهد کرد. واینست که ازهر راهی بود پولی کرد اورده درویش را با التماس و خواهش بخانه کدخدا اورده پول را جلوش کزارده پس از یکرشته پوزش خواهیها پرسیدند که ایا با ان دیه همسایه چه کرده است ؟ . .

درویش باهمان لحن تند خود پاسخ کفت: « هیچی! پول خواستم ندادند من هم راه خودرا کشیده بیرون امدم . اکر شماهم پول نمیدادید با این ابادی شما نیز همان رفتار را پیش میکرفتم» !

انجمن ژنوهم باچین و ژاپون همان رفتار را کرد . پس از هجده

ماه رسیدگی وفرستادن دو دسته کمسیون بانجا بژاپون اشکار گفت که او ستمکاری میکند و باید دست از ستمکاری بردارد وچون ژاپون گوش باین حکم (یابعبارت بهتر خواهش) نداد انجمن مهر خاموشی برلب زد و دیگر هیچ نگفت یا بعبارت ان درویش راه خودرا کشیده بیرون رفت . درایندهٔ نیز در داستان شوروی و دیگران همین رفتار راخواهد داشت .

اینها چیزهاییست که ما باندیشه آزاد خود دریافته و با زبان آزاد می‌سراییم : ماچشم براستی داریم و درباره پیش‌آمدهـای اروپا پاکدلانه داوری می‌نماییم . کنون شما آن گفته وزیر خارجهٔ فرانسه را پهلوی این‌راستیها گزارده به بینید تفاوت‌از کجاتابکجاست و بدانید که سیاست باراستی تاچه اندازهٔ دوری دارد !

ماهرگز شك‌نداریم که‌باحال‌امروزی‌غرب که کینهاوهمچشمیهای سخت میانه دولتهاست و با باز شدن یك تیری سراسر جهان پراز آتش و آهن و زهر میگردد در برابر چنین گرفتاریها بودن یك انجمنی که جلو جنك‌را بر گیرد بسیار پرارج و بهاست و هرگز ایرادی‌برانجمن ژنو (جامعه ملل) نداریم . بلکه همه ایرادهای ما بدین عنوان است که برای چه چنین انجمنی را ازنیرو انداختند ؟!

کاش اروپاییان بجای همه این کوششها بپاکی دلها می کوشیدند! کاش بجای گفتگوی کاستن از ابزار جنك آن راکـه درسر دارند بزمین میگزاردند !

چنانکه پاره جوانان بلهوس بیباك هرزمان که گرفتاری پیدا کرد و گزند یا زیان سختی دید کـردارهای‌زشتش بپیش‌چشم آمده دست بدامن خردزده براهنمایی اونقشه دیگری برای رفتارهای خود میکشد

ولی این خردمندی او تاچندروز بیشتر نخواهد بود و کم کم باز دنبال هوس را میگیرد. اروپاییان نیز درداستان جنگ جهانگیر گذشته گزند سختی دیده در پایان آنجنگ بود که زمانی بخودآمدهٔ دست بدامن خرد زدند و براهنمایی آن انجمن بزرگ ژنو را برپا ساختند و بیشتر ایشان در سالهای نخست پاکدلانه باآن رفتار می نمودند. ولی دیری نگذشت که بار دیگر کینه‌ها بجوش آمده و هوسکاریها خرد را زبون ساخت و چنان بنیاد ستوگی را ببازی گرفتند وشدآنچه که اکنون هست که بی پردهٔ باید گفت: جز نامی از « انجمن همدستی مردمان » باز نمانده.

رشته را از دست ندهیم: گفتگو از همدستی ژاپون وآلمان و نقشه آنان برزیان دولت شوروی بود که میگفتیم یکرشته حوادث دیگر بودن چنین نقشه‌ای را میانه دو دولت آسیایی و اروپایی تایید مینماید.

یکرشته دیگر ازآن حوادث سازشهایی است که فرانسه و آلمان با دولتهای پیرامون دولت شوروی می نمایند. ازجمله سازش آلمان را با لهستان پس از آنهمه دشمنیها با یکدیگر می دانیم. همچنین خبر سازش فرانسه‌را بادولتهای کوچك بالکان کهچندی پیش‌هم وزیرخارجه فرانسه سفر بآن کشورها کرد در آژانسها خوانده‌ایم. نیز رابطه دوستانه‌دولت شوروی را با دولت عثمانی دانسته‌ایم. همه اینها نیز تاییدآن نقشه جنگی آلمان و ژاپون را می نماید.

کوتاه سخن: بار دیگر در اروپا میانه دولتها دو دستگی پدید آمده وهمان حالی که پیش از جنك جهانگیر گذشته درکاربودامروز بار دیگر پیدا شده و بیگفتگوست که زمینه برای یك جنك بزرگ‌دیگری آمادهٔ گردیده. با اینهمه آیا جنك یقین است یا هنوز امیدآرامش‌هست وآیا در این نزدیکیها جنگی خواهد برخاست یانه این موضوعی است که باید در مقاله دیگری ازآن گفتگو نماییم.

کسروی



من چه میگویم ؟ ..

— ٤ —

خدا برمن نبخشد اگرسخنی بخودخواهی بگویم‌یاگامی در راه هوس بردارم .

سخنانی که من در بارهٔ خدا شناسی می‌گویم کسانی آنهارا دین نوینی پنداشته بدشمنی برخاسته‌اند . هم کسانی باآنسخنان گرویده و آنهارا ازآن من و بهترین راه خداشناسی دانسته‌اند .

ولی این سخنان همه از اسلام است . خدا بمن فیروزی داده که زبان قرآن را میدانم و اسلام را چنانکه هست می شناسم و هرآنچه در بارهٔ خدا شناسی میگویم جز گفتهای قرآن نیست .

اسلام خداشناسی را بجایی رسانیده که هرگز نتوان سخنی برآن افزود و خود از اینجاست کــه این دین جاویدان است و دینی پس‌ازآن نخواهد بود .

دین اگر دریافت آدمی است و هرکس باید آنرا ازروی فهم باور نماید این گفتهای اسلام را هرهوشیاری درمی‌یابد وهر خردمندی میپذیرد . پس بیهوده است که کسی ازآن دوری گزیند هم‌بیهوده است که کسی دینی ازنو بنیاد گزارد .

این خود مایه افسوس است که مسلمانان اسلام را چنانکه هست نمی‌شناسند و سخنان مرا که جز گفتهای اسلام نیست دین نوینی می‌پندارند .

بنیاد دین نوینی پس‌از اسلام جزهوس ونادانی نیست. آنانکه باینکار برخاسته‌اند برانگیزندهٔ آنان خودخواهی و مایه کارشان‌نادانی بوده و اینست که فیروزی نیافته‌کاری از پیش نبرده‌اند .

من ازاین نادانیها بیزارم . خدا برمن نبخشد اگر سخنی بخودخواهی بگویم یاگامی در راه هوس بردارم .

من آنروزی که باین‌کار برخاستم بادیده اشکبار برخاستم و دل ازدست راهزنان برخون داشتم. کنون چه جای‌آنست که خودم یکی ازآن راهزنان باشم ؟!

من پراکنده دینی‌را مایه بدبختی مردم دانسته برآن کسانیکه راههای جداجدا بروی مردم باز کرده‌اند نفرینها می‌فرستم . پس چگونه رواست که خویشتن راه جدای دیگری باز کنم ؟!

در این‌آشفته زمان که هرکودنی بیشرمانه دم ازخدایی می‌زند و هرنادانی بی‌آزرمانه راه نوینی باز میکند وکسانی با سرودن چند غزل وبهم بافتن چند مناجات گروهی راگرد سرخودآورده به برگ و نوایی می‌رسند برهمچو منی چه آسانست که بسخنانی در بارهٔ دین بیاغازم وگروهی را بدنبال خود بیاندازم .

ولی آیا چه سودی ازاین‌کار خواهم داشت جزآنکه گروهی را در بیابان گمراهی سرگردان گردانم جزآنکه دردی بردردهای مسلمانان بیافزایم ؟!

من بنیادکارم راستی و پشتیبانم یاوری خداست . پس چگونه بنیادکار خود میکنم وخدارا دشمن خود میسازم ؟!

من روزیکه شك در پاکدلی خود پیدا کنم همان‌روزاست که امید از فیروزی خود بریده بکنجی خزیده زبان‌ازهر گفتگویی می بندم !

من آشکار می گویم . دین پاك اسلام آخرین درس‌خداشناسی را بجهانیان داده درسی که سراپای آن خرد پذیر و باور کردنی است. من نیز جزآن نمیگویم وجز این‌آرزو ندارم که مسلمانان اسلام را چنانکه هست دریابند و فزونیهایی که برآن افزوده شده و مایه پراکندگی مسلمانان گردیده از میان بردارند . نیزهمه شرقیان بلکه همه جهانیان باین دین خداشناسی گرویده جدا از مسلمانان نباشند !

ولی درباره زندگانی من سخنان بسیاری ازخویشتن دارم . گفته‌ام و میگویم : جهان امروز گمراهست ومن بیاری‌خدابرهایی شرقیان ازاین گمراهی خواهم کوشید .

شرق قرنها به تیره روزی افتاده وبا حال بدی‌بخواب‌وسستی گراییده بود . کنون تکانی خورده و بجنبش برخاسته است . ولی راهی که پیش گرفته جز بسوی بدبختی و گرفتاری نیست .

این راه پیمایی شرق از دنبال اروپاست وهر کشوری جز این‌آرزو ندارد که خودرا بپایه اوبرساند . باآنکه اروپا در راه‌خود گمراه بوده و امروز سخت گرفتار است . گرفتاری که باسانی ازآن رها نخواهد شد . شرقیان نیز که از پشت سر باو برسند همچنان

گرفتار خواهند گردید و درآن هنگام است که پشیمانی سود نخواهد داشت .

آیا شرقیان باین گمراهی چه میگویند ؟.. آیا این گمراهی نیست که باهمهٔ آگاهی که امروز ازحال اروپا واز گرفتاریهای او دارند باز از دنبال او راه می پویند ؟!

بدبختی یاخرسندی آدمیان میوهٔ آیین زندگانی وقانونهاست . اروپا ازیکسوی آئین آدمیانه زندگی را ازدست هشته وکنون بجایی رسیده که جززیبندهٔ جانوران چرنده و درنده نمی باشد . از سوی دیگر بیخردانه‌ترین قانونهارا گزارده پای‌بند خودساخته‌است. پس پیروی شرقیان ازو آیا گمراهی نیست ؟!

حال شرق امروز بدان می‌ماند که کسی دنبال دیگری را گرفته و چشمها رویهم گزارده کوروش راه پیماید و این کار هم نادانی وهم پستی‌را یکجا دربر دارد .

خدا خرد برآدمیان بخشیده که راهنمای زندگانی آنان باشد . پس زهی نادانی کسانی که خرد خودرا بکار نیانداخته‌همچون کوران به پیروی دیگران بسنده مینمایند .

من بیاری خدا بچارهٔ این گمراهیها خواهم کوشید وهرگز باکی ازآن ندارم که یکتن بیش نیستم و بایك نیم‌جهان کشاکش دارم .

من امیدگاهم‌خدا بنیادکارم راستی گواه سخنم خرد پشتیبانم همدستی پاکدلان است . پس چگونه پروای فزونی دشمنان نمایم یا از پیشرفت کار خود شکی بدل راه دهم ؟!

مرا این گواهی بس که دراین راه دشوار تا کنون گامی بخطا برنداشته‌ام و هرگز سخنی نابجا نسروده‌ام .

این دلگرمی بس که ازهرسوی پاکدلان و آزادگان گفتهایم را می‌پذیرند و بهمدستی و همراهیم برمیخیزند و کوشش ویاوری دریغ نمی‌سازند .

این امیدواری بس که شرقیان دراین راه اروپاپیگری درهر گامی که بسوی جلو برمیدارند بسختی دیگری خواهند برخورد وهر زمان بابدبختی جداگانه‌ای روبرو خواهند شد وبدینسان ارج گفتهای مرا خواهند دریافت .

شرقیان امروزه سرگرم هیاهویند و در نمی‌یابند که‌چه‌راهی را پیش گرفته‌اند وچه چیزهای گرانبهایی را زیر پا لکدمال می‌سازند. ولی بزودی بخود بازآمده خواهند دانست که بچه خطایی افتاده‌اند.

آیین خردمندانه زندگانی که از قرنها درشرق استوار بوده و امروز بیخردانه بنیاد آن را میکنند بزودی میوه‌های تلخ این نادانی را خواهند چشید .

این قانونهای پیچاپیچ بیخردانه که اروپا ارمغان شرق‌میسازد هرکدام توری را می‌ماند که بپای شرقیان بپیچیده وآنان‌را ازتکان و جنبش بسوی آسایش و خورسندی باز خواهد داشت و هریکی از اینها گواه جداکانه دیگری بر راستی گفتارهای من خواهد بود .

این اسیا میهن خرد و دانش است . در اینجا خریداران‌فراوانی برای گفتهای خردمندانه من پیدا خواهد شد . گو که امروز مشتی

نادان هیاهو برانگیزند وپشت به بیخردیها و نادانیهای اروپا داده به نبرد و کشاکش برخیزند .

این نادانان که امروز سر برانگیخته و بدلخواه سیاست غرب هیاهو درشرق برپا کرده اند بزودی در این کار های خود در مانده و رسوا خواهند گردید و نادانی و بیخردی هـریکـی از ایشان خود گواه جداکانه برراستی و فیروزی من خواهد بود .

تنگدیدگی و کوتاه بینی کسانی این سخنان مرا برنمی تابد و مرا بخود خواهی ستوده زبان بنکوهش باز میدارند .

می گویم : ای نادانان ! چه شگفت است که کسی از ایران ازاین سرزمین هوش و خرد برخاسته وسالها چشم و کوشش بروی دانشهای اسلامی باز بوده باشد و درچنین هنگامی که خردها سستی گرفته و گمراهی همه جهانیان را گرفتار ساخته براهنمایی برخیزد؟!

چه شگفت است که یکـتن آسیایی درشناختن سود وزیان جهان و درقانونگزاری براروپاییان چیره در آید و درچنین هنگامی که اروپا شرق را آلوده بیخردیهای خود میسازد کوشش و تلاش اغازد !؟

شگفت ان کار شماست که دربرابر خودنمایی‌های بی پایه اروپا خودراباخته‌اید. غربیان‌را بادیده‌دیگری‌می بینید وشرقیان‌رابادیدهٔ دیگر.

این بیخردی بر شما بس کـه یك مشت غربیان راکه در ماشینسازی پیش رفته و بر دیـگران برتری جسته اند درشناختن نیك و بد زندگانی نیز پیشتر و برتر می انـگارید و نااندیشیده

پی آنان را می گیرید و خود روستاییان نادان را مـی مانید که از یکتن شهری همهٔ هنر ها را باور می نمایند و از بیل ساز پزشکی چشم می دارند.

این نادانی از شما بس که پیشرفت اروپاییان را در ماشین سازی در می یابید و آنهمه بی سامانیها که در زندگانی آنانست و آنهمه گرفتاریها که امروز دارند در نمی یابید.

همانا که شما بیمارید وبدرد فژومایکی گرفتار هستید ! باری بگویید که چه ایرادی به گفته‌های من‌دارید ؟

چرا از دنبال دیگران بیافتیم ؟

کسانی می پندارند که ما از اروپا پس تریم و باید بکوشیم تا بآنان برسیم این یکی از فریبهایی است که سیاست اروپا و نادانی اروپا خواهان رواج داده · گروهی چرا ازدنبال دیگران بیافتند تا از آنان پس تـر باشند ؟! اروپا بجای خود ما اگر از دنبال بیابانیان آفریقا بیفتیم از آنان پس تر خواهیم بود و هیچگاه بایشان نخواهیم رسید · ولی چرا بیفتیم ؟

تجدید کنند

آنانکه همه بغرب تقلید کـنند
بی سنجش وجستجوی تمجید کنند
شاید که پس‌از خواندن‌آیین‌جدید
آیین قدیم خویش تجدید کنند ·

تبریز — منصور

گذشته و آینده

راهرو همیشه باید چشمش بسوی جلو باز باشد و همواره باید پروای آن بخش راه‌را که هنوز نه پیموده کند واز پشت سر تنها آزمایشهایی که بدست آورده بسنده نموده و از آنها در باره باز مانده راه سود جوید.

در زندگانی نیز آدمیان باید همواره چشم بسوی آینده دارند و هوش وخرد خودرا درباره آن بکار بیاندازند واز گذشته جز آزمایشهایی که بدست آورده‌اند نپردازند.

گروه خردمندو هوشیار آن گروهی اند که همیشه گذشته‌را گذشته و سپری شده گرفته باندیشه آینده پردازند و در هر کاری که پیش میگیرند نتیجه آخرین‌را فراموش نسازند.

ولی پوشیده نباید داشت که شرقیان امروز کمتر پروای آینده‌را دارند واین ناپروایی بآینده خطای بزرگی از شرقیان است و زیانهای بزرگی را دربر خواهد داشت. بویژه ازاین حیث که شرقیان راه‌دیرین زندگانی خودرا رها کرده براه ناشناس نوینی درآمده‌اند و دراین راه ناآزموده است که بدانسان بی پروایی می نمایند.

اگر چین و ژاپون وآن پیرامونهارا که آگاهی درستی از آنها نداریم کنار بگزاریم در دیگر کشورهای شرق از هند وافغان و ایران و ترك و عراق و مصر وسوریا در همه اینها توجهی که بآینده هست بیش از آن نیست که هر کشوری میکوشد خودرا بپایهٔ اروپا برساند. ازاین گذشته همه گفتکوها از زمانهای گذشته می باشد.

اگر بگوییم شرق هرگز بگمراهی امروز نبوده بیجا نگفته‌ایم. امروز پیشروان کاروان شرق بیش‌ازاین نمی‌خواهند که شرقیان پی غربیان را گرفته سر بپایین افکنده از دنبال آنان راه پویند. ولی این خود زبونی است · زبونی بسیار ناروایی.

هر گروهی که از دنبال دیگران افتادند همیشه در دنبال‌خواهند ماند. افتادن از پی دیگران شایسته کسانی است که بهره از آزادگی و گردنفرازی ندارند.

اگر اروپا بحال امروزی نیافتاده و گرفتاریهایی که اکنون دارد پیدا نکرده بود باز زیبنده شرق نبود که پیروی اورا بپذیرد.

این شایسته کوران است که دامن پیشروی را گرفته از دنبال او راه پویند و خودشان پروای راه نکنند · خدا مارا بینا آفریده و باید هر گامی که برمیداریم‌خودمان‌زیرپای‌خودرا بپازماییم، نیزهمیشه‌پیشروی خودرا بپاییده هر کجا که گودال یالجنزاری‌پیداست هنوز بان نرسیده‌راه را برگردانیم.

ما از اروپا فنون و صنایع‌را دربایست داریم که گرفته‌ایم‌ومیگیریم و هرگز این باعث آن نخواهد بود کـه در دیگر زمینه‌ها نیز پیروی اروپا نماییم.

این اندیشه کج از مغز شرقیان بیرون نمیرود که پیشرفت اروپا در صنایع و فنون دلیل‌آن نیست که در قانونگزاری و شناختن نیك وبد زندگانی نیز پیش رفته باشند · زهی گمراهی گروهی که چون کسانی را در ماشینسازی استاد می‌یابند در همه کارهای خود به پیروی آنان می‌گرایند.

این نکته راهم در اینجا باید دانست که خبطهایی که امروز در زندگانی روی میدهد و یکراه غلطی پیش گرفته می‌شود زیان آن پس از سی و چهل سال بلکه در بارهٔ کارها پس از صدسال نمایان میشود و از اینجاست که هر مردمی همیشه باید نگران آینده خود باشند و راهی را که میپویند هوشیار باشند که انجام آن چه خواهد بود و آیا پس از سی و چهل سال آیندگان چه نتیجه از کارهای امروزی خواهند دید.

این کار بی شك برای شرقیان پیش خواهد آمد که چیزهایی را که امروز باصد گونه ستایش و نوید رواج میدهند پس از نیم قرن و یکقرن مردم گرفتار گزندهای آن گردیده صد نفرین برواج دهندگان آن خواهند فرستاد.

یکمثالی برای این موضوع یاد کرده بآن بسنده میکنیم: مصریان که در راه اروپاییگری جلوتر از بسیار دیگران می باشند در سی و چهل سال پیش هیاهوها برسر درس خواندن جوانان برپا میکردند و هر کسی که قلم بدست میگرفت پیش از هرچیزی بستایش دارالفنونهای اروپا برخاسته چه گزافه‌ها که نمی‌سرودند و چه ریشخندها و سرکوفتها که بر برادران مصری خود روا نمی‌شماردند.

در سایه آن ستایشها و این سرکوفتها بود که هر بقال و عطار و برزگر و سوداگر پسران خود را پی درس فرستاده از دبستان بدبیرستان واز دبیرستان بدارالفنون بکشانند و کنون پس از نیم‌قرن نتیجه آن شده که هزارها دههزارها جوانان از دبیرستانها و دارالفنونها بیرون آمده و چون هیچ یکی از ایشان بکار و پیشه‌ای آشنا نمی‌باشد و جز بدرد پشت میز نشینی و مفتخواری نمیخورد و ازسوی دیگر بودجه هنگفت

دولت ازعهدهٔ آنهمه بیکارگان زودرنج ودیرپسند برنمی آید اینست که همگی با بدبختی وویل گردی دست بگریبان می باشند و چه بسا که کار به خودکشی می انجامد.

اینست میوهٔ آن درختهای ناآزموده‌ای که باغبانان بلهوس درنیم قرن پیش کاشته‌اند. اینست پایان آن راه کجی که پدران پیموده‌اند و گرفتاری آن بهره پسران گردیده.

راهروی که چشم رویهم گزارده تنها بعنوان اینکه دیگری پیش ازو ازآن راه گذر کرده کورکورانه قدم برمیدارد چه شگفت که دمادم بیافتد و از گودالی بگودالی درغلطد؟! چه شگفت که ناگهان چشم باز کرده خویشتن را درون لجنزاری دریابد و رهایی از آن نتواند؟!

گروهی که هوش و خرد خودرا ازکار انداخته بافتادن‌ازدنبال دیگران بسنده می نمایند چه شگفت که درهرگام خطای تازه نمایند؟! چه شگفت که فرزندان خودرا بدبخت و تیره روزگردانند!؟

سخن کوتاه کنیم: تاریکی و روشنی آینده شرق بسته به بنیادی است که امروز دراین هنگام جنبش برای زندگانی گزارده شود. از اینجاست که ما دراین‌ششماهه دوم پیمان بیش‌از هرچیزی باین موضوع خواهیم پرداخت که شرقیان بویژه ایرانیان را متوجه آینده گردانیم و برای آنکه باسانی از عهده گفتگو برآییم موضوعهاي آینده را بر می گزینیم که از هرکدام درگفتار جداگانه‌ای سخن برانیم‌وآینده آن را روشن گردانیم:

۱ ـ دین ۲ ـ آیین زندگی ۳ ـ قانونها ٤ ـ دبستانها ٥ ـ تندرستی.

پیمان

گفت و شنود

— ۱ —

« اروپایی بی خرد نیست - جلوگیری از پیشرفت علوم وصنایع محال است»
آقای نورشرق

«کار از نادانی تباه است گناه رابگردن علم نیاندازید»
دارنده پیمان

شاید بسیاری از خوانندگان پیمان میدانند که در فروردینماه گذشته مقاله هایی در نامه گرامی شفق سرخ زیر عنوان « اروپایی بی‌خرد نیست - جلو گیری از پیشرفت علوم وصنایع محال‌است» بقلم آقای نور شرق‌ازنویسندگان اصفهان چاپ گردید که روی سخن بامن دارد ویکرشته خرده گیریها کرده .

بنیاد مقاله چنانکه از عنوان آن پیداست « رواج بی اندازه علوم را مایه بدبختی های اروپاییان دانستن » است واز اینجا آقای نویسنده اروپارادر آن گرفتاریها وبدبختی های خود معذور دانسته ونیز آن گرفتاریها را درخور چاره نمی‌داند ومرا از اینکه بر اروپاییان نکوهش روا میدارم یا بر شرقیان راه پرهیز ازآن گرفتاریها را نشان میدهم‌خطاکارمی‌شناسد . ولی‌آقای نویسنده باین یك مطلب بسنده نکرده بیکرشته مطالب گوناگون دیگری دست‌می‌اندازد .

بدانسان که برخی از شعرای غزلسرا پای بند ارتباط سخن نبوده در هر بیتی ازغزل خود مطلب جداگانه ای می‌سرایند واز گل وبلبل وستایش باده وناله از درد هجران گرفته تا سیر سدرةالمنتهی ویشت پازدن‌بجهان و جهانیان وپند های عبرت آمیز همه را بیکرشته غزل می کشند این مقالهای آقای نور شرق نیز هرتکه اش مطلب جداگانه ایست که چندان ارتباطی باهم ندارد . بلکه آقای نویسنده از وارونه گویی هم پرهیز نکرده وآنچه راکه در آغاز سخن گفته در پایان گفتار فراموش ساخته . در آغاز مقاله ها که آشفتگی کار اروپا و گرفتاریهای اروپاییان‌را پذیرفته چیزیکه هست مایه‌آن گرفتاریهارا رواج علوم دانسته واز اینجا علوم را برادر دیگر چنگیز وتیمور دانسته و آن را « بلای جامعه » وهمکار زلزله و امراض شمرده درپایان مقالها همه این گفته‌ها را فراموش نموده ستایشهای مفصلی از « عظمت » اروپا کرده و چنین صلاح

دانسته که کسانی ازایرانیان (ازجمله دارنده پیمان) باروپارفته وباآن « عظمت رو برو شوند وروحیاتشان سر تاپا عوض گردد » .

کسی نمی‌پرسد که دراروپایی که بگفته خودت « آلام‌اجتماعی » بحدی رسیده که همه دانشمندان و خردمندان را متحیر ساخته چه‌عظمتی می‌توان‌سراغ گرفت تاکسانی از ایرانیان برای تماشا کردن آن بروند؟!

این نویسندگان سال ها ستایشگر اروپا و عظمت اروپا بوده اند و بی‌آنکه اروپا را بشناسند و خبری از درون‌کارها داشته باشندچشم‌هارا روی‌هم گزارده صد ها ستایش از اروپا می‌کرده اند . کنون‌هم که من عیب های اروپا را باز می نمایم و با دلیل ویرانی‌کار اروپا را نشان می دهیم گاهی ناگزیر شده چشمی باز می‌کنند و اندك چیز هایی در می یابند. ولی باز زود چشم ها را روی هم گزارده درآن‌دریای پندارغوطه‌ور گردیده بازبی‌اختیار دم از عظمت بی‌پایان اروپا میزنند .

سبکیهایی که در مقالهای این نویسنده بکار رفته مرا حق می داد که در پاسخ او بخاموشی بگرایم . ولی برای آن که گفتهای او مایه گمراهی دیگران نباشد و آنکاه نویسندگان دیگر از این بی پروایی من دل آزرده نشده از نویسندگی در این موضوع بیزاری نجویند مقالهایی در شفق‌سرخ در پاسخ آن نگارشها بچاپ‌رسانیدم .

و چون این موضوع که آیا منشاء بدبختی اروپا چیست و آیا علوم را چه ارتباطی با آن بدبختی هست موضوع بسیار مهمی است و تاکنون کسی ازایرانیان از این موضوع سخن نرانده از اینجهت کسانی ازخوانندگان پیمان خواستار شده اند که از مقالهای آقای نور شرق آنچه را که مربوط باین موضوع است با پاسخهایی که من بـه آن مقالها داده ام دوباره در پیمان چاپ شود .

ما این خواهش را پذیرفته بچاپ این « گفت و شنود» می پردازیم ولی برای آنکه موضوع هر چه روشنتر باشد درآن‌پاسخهای خوداندك‌تصرفی بکار برده پاره جمله هایی برآنها می‌افزاییم :

آقای نورشرق پس‌ازعنوان ومقدمه سازی مینویسد :

« این مصائبی که امروز دامنگیر جامعهٔ غربی شده و قهراً به ماهم سرایت کرده و روز بروز بیشتر میشود نه تقصیر اروپائی است و نه تقصیر شرقی ! اینها آثار لاینفك علوم و پیشرفت صنایع و ترقی افکار است که خواهی نخواهی بسرعت با مرور زمان قوس صعود راطی کرده و می کند و هیچ فکر و رادع و مانعی‌هم از این سیر تکاملی جلوگیری نمیتواند ! ! — چه باید کرد ؟ ! — ساختمان این مغز و لازمهٔ این خلقت همین‌است که می‌بینیم و همین است که ما آن را بهترین مظاهر قدرت نمائی دستگاه عالم‌خلق‌میدانیم! آن نویسنده که از مشاهده مفاسد کنونی متغیر میشود هرگز حق‌ندارداشخاص و افراد اروپا را مورد طعن و مسخره قرار دهد وباذکر بیچارگی‌های‌آنها در امور زندگی خودرا « طبیب جامعه ! » معرفی کند !

آزادی زنها — بی‌حیائی‌آنها — تفننات‌آنها — آمیزش‌آنها بامردان اطاعت نکردن‌آنها از مردان خود ، بی اعتنائی مردم باصول اخلاقی — پای‌بند نبودن جامعه به تعلیمات دینی — غرق‌شدن در مادیات ، رحم و انصاف نداشتن و خودپرستی وشدت حرص واستعمار مال کوچك وضعیف ، محاربات اقتصادی و سیاسی ناشی ازاین حرص — سختی امور زندگی و عدم‌قناعت بموجود و هزاران‌هزار مصائب دیگر تمام و تمام ناشی از ترقی افکار و پیشرفت دائره علوم است واحدی مقصر نیست ! !

که میتواند در خاطرات و افکار مغز « نوبل » تصرف کندتاازاختراع مواد منفجره منصرف شود و چنین فکری اصلا در خاطرش راه نیابد و در عوض این‌فکر شیطانی در تکمیل اختراع « پیل » بکوشد !؟ کدام قوهٔ‌آسمانی میتواند از اختراع ماشین مانع شود تا درنتیجه نفوس کثیری بیکارنمانده‌وگرسنه و سرگردان نشوند !؟ .

آیا ممکن بود ازمغز (دارکونی) اندیشهٔ اینکه تلگراف بی‌سیم‌راخارج ساخت ؟ ! وآیا میتوان امروزکاری کرد که زنها نباید سراغ تحصیل بروند تادر نتیجه بشوهران خود بی‌اعتنا نشوند و بهمان امور داخلی خانه و تحمل زحمات بچه داری قناعت کنند ! ؟

... برفرض که شماهم گفتید ونوشتید آیا کسی بشما گوش خواهدداد و کمترین تاثیری را خواهد داشت ؟؟ اینها و هزارها مقابل ازآلام اجتماعی که می‌بینیم و می‌بینید آثار علم است و علاجی نیست یك روز چنگیزها و تیمور ها بلای جامعه می‌شوند - یکروز زلزله و امراض سراغ خانمان بشرآمده و ملیون ها نفوس را دستخوش فنا و زوال میکنند یك‌روزهم علم و دانش بعوض آن که دستی ازانسان بیچاره گرفته و در سختی ها وبلابا معین و مددکارش باشد - بجای آنکه اورا براه راست در زندگی برساند و بفضائل و خصال نیکو رهبر شود - بعوض اینها بیشتر غریزهٔ حرص و طمع و تفنن را در وجودش بیدار نموده و آتش درونی را تیزتر کرده و بجان یکدیگرشان میاندازد ، عجب است از کسانی که عقل و هوش خودرا مافوق‌سائرین دانسته و وجود خود را مانند روح القدس، شفای امراض میدانند و ازاین نکته واضحه غفلت کرده و درمقام اندرز میگویند « از علوم اروپا بهره‌مند شوید ولی از عادات و قوانین آنها زنهار حذر نمائید . . . ! »

مگر اینها نمیدانند که همین آداب ورسوم اجتماع آنها متولد از علوم آنها است پس چگونه میشود علت را فرا گرفت و از معلول وآثار اجتناب نمود ! . تاریخ اجتماع بشری حاکی از آن است که رفاهیت انسان‌وسعادت و آسایش او نسبت به ترقی و پیشرفت علوم و توسعه افکار تناسب معکوس است یعنی هرچه بردرجات این افزاید از درجات و مراتب سعادت و خوشی کاسته می‌شود - یکروزی بود انسانها بمیوه درختان قانع بودند و جهالت پردهٔ ضخیمی بین آنها و آمال دور و دراز کشیده بود - هرچه برشعورش افزوده شد-هرچه رو بتوسعه فکر رفت از ضخامت این پرده‌کاسته شد تابجائی که دیگر امروزازطیاره‌هم دارد سیر میشود وهفت‌اقلیم زمین‌هم‌اشتهای حرص وآزش‌را جلو نگیرد ونظرحسرت بمریخ و مشتری کند و سودای استعمار آنجارا در خاطر دارد !! »

اینست بخش مهم عبارتهای آقای نورشرق . اما پاسخیکه ما بنگارشهای او داده‌ایم چنانکه گفتیم باقدری تصرف دراینجا می‌آوریم :

***

آقای نورشرق گرفتاریهای اروپارانتیجه پیشرفت علوم وصنایع می‌داندوجلوگیری

از علوم و صنایع را نیز محال می شمارد . این عقیده سرتاپا خطاست ومن برای آنکه خطای اورا باز نمایم ناگزیر خواهم بود سخنانی را که در جای دیگری گفته ام در اینجا تکرار نمایم .

نخست باید دانست که همه این گفتگوها درزمینهٔ زندگانی آدمیان است وکشاکش از آنجا برخاسته که آدمی چون دیگر جانوران نیست و باید راه خاصی را در زندگانی به پیماید .

جانوران برای آسایش و خرسندی خود تنها تندرستی و پیدا کردن خوراک وآب و ایمنی از گزند دیگران را دربایست دارند . ولی آدمی گذشته از اینها نیازمند همدستی است که هر دسته ای در یکجا گرد آمده پهلوی هم وهمدست یکدیگر زندگانی نمایند و مایه خورسندی یا بدبختی ایشان بیش از هرچیز چگونگی این زندگانی همدستانه است که اگر بنیاد خرد مندانه ای داشته باشد مردمان بهره از خرسندی می یابند وگرنه با همه تندرستی و فراوانی خوراک و ایمنی گرفتار بدبختی می گردند .

اگر آدمیان همچون شیر و پلنگ وگوزن و آهو در بیابان زیسته پراکنده دور ازهم بسر میبردندهرگز نه حاجتی بگفتگو بود ونه نیازی به آئین و قانونی می افتاد .

ولی آدمیان چون دریکجا وهمدست زندگی می نمایند دراین زندگانی همدستانه نخستین گفتگو که بمیان می آید اینست که آیا این زیستن باهم ازروی چه آئین و طریقی باشد ؟ . آیا بنیاد این زندگانی زور و نیرو باشد که هر کسی زورش بیشتر است بر دیگران چیرگی نماید وعرصه زندگانی را برآنان تنگ سازد یارسم برادری در میان باشد که هر کسی حدی برای خود شناخته از آن حد نگذرد و تا میتواند ازدست دیگران بگیرد ومساعدت ازآنان دریغ نسازد .

این آن موضوع است که اروپائیان « اصول اجتماع » نام داده اندومن « آئین زندگی » میخوانم و مهمترین موضوع در زندگانی آدمیان میباشد . از این مرحله که بگذریم موضوع قوانین پیش می آید چراکه هر گروهی که در یکجا و باهم زندگانی مینمایند ناگزیراند که حکومتی میان خود برپانمایند و برای جلوگیری از دشمنان سپاه آماده سازند وبرای خرج سپاه باج ازمردم بگیرند و این کارها محتاج بقانونهائی میباشد .

در مرحله سوم موضوع اخلاق پیش‌می‌آید که آیا هر کسی چه‌خویهارا داشته باشد و درآمیزش بادیگران چه رفتاری نماید .

این سه موضوع است که نیك وبد زندگانی بسته بانهاست و آبادی‌و ویرانی جهان محول به‌آنها میباشد . دراین باره شرح مفصلی می‌باید که قضیه روشن گردد . من ازتنگی مجال باشاره اکتفا کردم . (۱) بهرحال جای‌انکار نیست که‌آنچه یك مردمی را خورسند وآسوده میسازد این سه چیزاست.هم‌آنچه مردمی را بدبخت وگرفتار میگرداند جزاین سه چیز نمیباشد وچنانکه می‌بینیم هرگز علوم را با این سه موضوع ارتباط مستقیمی نیست بویژه علوم اروپا که کمتر ارتباطی با این سه موضوع دارد .

خواهید گفت. پس ارتباط علوم با زندگانی آدمیان درکدام نقطه است ؟ می‌گوییم : پس ازگذشتن ازآن سه مرحله زندگانی چون ما درزیست خود بابزار هائی محتاج می باشیم که بوسیله آنها کار زیستن را انجام دهیم ارتباط ما با علوم و صنایع در زمینه این ابزار هاست . مثلا ما برای سفر محتاج وسیله و ابزار میباشیم و درزمان های پیشین ابزار های این‌کار چهار پایان وکشتی های بادی بود امروز اتومبیل و آیروپلان و دیگر وسایل شگفت است که اروپا اختراع نموده. نیز ما برای دوختن و بافتن وکشتن ابزار هائی در بایست داریم وصنایع غرب یکرشته ابزار های بسیار سودمندی بدست ما داده است .

فرض کنیم گروهی از شهری بیرون آمده و در بیابانی گردهم نشسته میخواهند آبادی درآنجا بنیاد نهاده با هم زندگی نمایند . این گروه نخستین گفتگوشان این خواهد بود که آیا بنیاد زندگیشان برادری و همدستی باشد یا زور و چیرگی و آیا تقسیم‌کار ها از روی چه میزانی باشد و نعمت های گیتی را بچه نحوی درمیان خود تقسیم نمایند؟ سپس‌بنیاد حکومتی نهاده قانون هائی برای آن تهیه خواهند کرد. سپس هم از اخلاق و چگونگی رفتار وآمیزش سخن خواهند راند .

در همهٔ این گفتگو ها هرگز توجهی بعلوم وصنایع نخواهند داشت . ولی چون بکار آغاز نمودند وحاجت بابزار هائی پیدا کردند آن زمان است که بعلوم توجه خواهند نمود .

(۱) کسانی اگر تفصیل‌را میخواهند به‌آئین دوم رجوع نمایند

مقصود ازاین سخن آنکه کسانی اندازه ارتباط علوم وصنایع اروپا را با زندگانی آدمیان دریابند. نیز خطای آقای نور شرق که تباهی کار اروپا را ازعلوم میداند روشن باشد.

نمی گویم: علوم وصنایع‌هیچگونه ارتباطی‌با بدی یا نیکی زندگانی‌ندارد. می گویم: اساس نیکی و بدی علوم نیست چیز های دیگر است. این موضوع چندان باریك است که کسانی درك آن نمی توانند و بهت زده در می مانند. برخی نیز قلم برداشته در موضوعی که هنوز خویشتن راه بجائی نبرده وآن را درنیافته سخن‌دانی می کنند وچون ازعهده مطلب بر نمی‌آیند ناگزیردست بدامن بیهوده گوئی می‌زنند.

من اینموضوع را درضمن مثالهائی روشن می‌سازم:

یکی ازگرفتاریهای اروپا کینه هائی است که میانه مردان آنجا برخاسته و چنانکه میدانیم هر مردمی همیشه بزیان دیگران می کوشند و در نتیجه آن پیاپی جنگها بر میخیزد. در زمان آرامش نیز دولتها ناگزیر اند که یك نیم مالیات را در راه تهیه سپاه و ابزار جنگ صرف نمایند. من می‌پرسم: آیا این کینه ها از علوم و صنایع برخاسته؟ آیا علوم را چه دخالتی در ایجاد آن کینها هست؟ آری در نتیجه رواج علوم یکرشته ابزار بسیار سهمناکی برای جنك اختراع شده. آری در نتیجه علوم (بگفته‌آقای نور شرق) نوبل اختراع مواد منفجره کرده. ولی آیا لازمه پیدا شدن آن ابزار ها و اختراع مواد منفجره اینست که مردمان اروپا راحت ننشسته و با هم کینه ورزیده پیاپی بجنك برخیزند ؟! اگر دولتهای اروپا خردمندانه هوا دار آسایش جهان بوده وگرد جنك و دشمنی با یکدیگر نگردیده و توپ و تفنك و بمب و تانك وگاز های خفه کن ودیگر ابزار های جنگی را برای روز سر کوبی دزدان و تاراجیان نگاه بدارند آیا چنین‌کاری ممکن نخواهد بود ؟!

آن کسی که اختراع مواد منفجره و دیگر ابزار های جنگی را علت کینها و دشمنیهای مردمان اروپا می‌شمارد این‌کاراومانندآنست که آدمکشی‌بگوید من چون شمشیر بسیار برنده ای بدست آورده بودم آن شمشیر مرا باینکار واداشت. یا مانندهٔ آنکه کسی گروهی را بیگناه زهر داده بگوید چون در علم شیمی زحمت بسیار کشیده یك ماده سمی جدیدی اختراع کرده بودم نخواستم

اختراعم هدر برود و این بود که بوسیله بکار بردن آن دستهٔ بیگناهانی را نابودساختم !

هنوز پیش از این اختراعهای اروپایی ابزار آدمکشی درجهان فراوان بوده. آیا ما جنگها و آدمکشی زمانهای پیش را گناه شمشیر و تیر و کمان میدانستیم که امروز هم گناه را بگردن بومب و گاز زهردار بیاندازیم و برعلم که این ابزار های نوین را پدیدآورده نکوهش روا داریم ؟!

علم چنانکه از باستان زمان گفته اند جای باران را دارد که در باغ لاله می رویاند و در شوره زار خس . این نتیجه ناپاکدلی کسان است که از علم خود ساختن بومب و گاز خفه کن را نتیجه می گیرند . نیز نتیجه ناپاکدلی آن کسان است که بجای آنکه گاز خفه کن و بومب را در راه آرامش و ایمنی گیتی بکار برند در راه کشتار یکدیگر بکار میبرند . پس گناه بگردن آن ناپاکدلی است نه بگردن علم .

اگر بگویید ناپاکدلی از کجا آمده ؟ می گوییم : از بیدینی و از آن بداموزیهای ابلهانه فلاسفه آزاد اندیشه از آن آزمندی که سراسر اروپا را فرا گرفته و برای آسایش آدمیان پرگزند ترین زهریست .

از اینجاست که ما می گوییم : « علوم اروپا را فرا گرفته ولی از آیین زندگانی وقوانین وعادات ایشان پرهیز نمایند »!

می گوییم : « ساختن گاز خفه کن و بمب و تانک و همه این چیز ها را یاد بگیرید و باندازه فراوان بسازید تا در برابر اروپاییان نیرومند باشید ولی همچون اروپاییان این ابزار های آدمکشی را مال‌التجاره نگیرید که برای گرمی بازار خود پیاپی آتش فتنه را دامن بزنید و بیهوده بـا همسایگان بجنگ برنخیزید » .

می گوییم : «همچون اروپاییان دانشمند باشید ولی آزمند نباشید که در راه پول اندوختن پروای هیچ چیز را ننمایید و مردانگی و آدمیگری و آزرم را لگدمال بسازید ».

ولی شکوه و نمایش اروپا کسانی را چندان گیج ساخته که دریافت این سخنان من نتوانسته بیهوده زبان بخرده گیری می گشایند و بیکرشته گفته هایی هرگز نیازی بانها نیست مبادرت می‌نمایند .



اسلام و ایران

— ٤ —

هر مردمی که درسر زمینی نشیمن گرفته آنجا خانه اوست که باید در نگهداری آن هیچگونه کوشش دریغ ندارد.

مقاله آقای سعیدی که در شماره دوازدهم چاپ شده پاره خوانندگان را بشکایت بر انگیخته . کسانی از دوستان می پرسند آیا این گفته‌های ما با موضوع «وطن پرستی» که امروز درهمه جا برواج آن می کوشند چه سازش دارد ؟ و آیا ما در این باره چه میگوییم ؟ !

گذشته از پاسخ این ایراد خود گفتگوی اسلام و ایران که در پیمان آغاز شده یکی ازارجدار ترین گفتگوهاست که هم برای گذشته ایران مهم است وهم برای آینده آن . موضوعی است که هم بحال درونی ایران دخالت دارد هم بکارهای بیرونی آن . از این جهت ما این موضوع را پیاپی دنبال نموده میخواهیم ازهر گوشه آن سخن آغاز نموده بروشنی مطالب بکوشیم .

ما بسر بلندی شرقیان می کوشیم و آرزویی جز این نداریم که در این هنگام گمراهی جهان شرقیان راه رستگاری پویند وبسرمنزل خورسندی برسند و همیشه کوشش داریم که هرچه میگوییم ساده وروشن

بوده مایه گمراهی خوانندگان نباشد . در این باره هم از دوستان خود خورسندیم که ایرادی را که بنظرشان رسیده آشکار نوشته اند واینك بپاسخ ایراد ایشان می پردازیم

نخست باید دانست که وطن پرستی بآن معنی که اروپا می گوید و امروز درشرق بر زبانها افتاده درست نیست وما باید آن را بمعنی درست خود برگردانیده سپس گفتگو از آن بداریم و برای آنکه خوانندگان مقصود را باسانی دریابند بیاد مثلی مبادرت می نماییم :

چنین بیانگاریم کهسی یاچهل خاندانی درگوشه بیابانی آبادی پدید آورده میخواهند بهلوی هم زندگانی بسر دهند · آیا رفتار این خاندانها بایکدیگر چه خواهد بود ؟ ..

پیداست که اگر خرد را پیشوای خود سازند باید همگی باهم مهر ورزیده بهمدستی و پشتیبانی یکدیگر زندگی بسر دهند. هر خاندانی بکار خود پرداخته دربارهٔ دیگران جز مهرو نیکی باندیشه خود راه ندهد . مگر هنگامی که خاندانی بدرشتی و ستیزگی برخاسته به آزارهمسایگان بکوشد. یا چشم بخانهای آنان دوخته از درستمکاری درآید. یادراندیشه چیرگی باشد که دیگران را از آزادی بی بهره ساخته زیر دست خود گرداند . در چنین هنگامیست که دیگر خاندانها باید مهر وبردباری را کنار گزارده بدشمنی ودرشتی برخیزند وازهرراهی که می تواند بود آن همسایه ستمکار را بر سرجای خود نشانند .

در اینجا پای ننك درمیان است باید هرزیانی را در این باره سود بدانند و اگرنیاز بجانبازی افتاد هرگز جان دریغ ندارند .

اینست آنچه خرد راهمی نماید . ولی اگر ایشان آیین زندگانیشان آن باشد که هرخاندانی باهمه دیگران دشمنی ورزد و هریکی بر همه

دیگران برتری بفروشد . دمی آرام ننشسته پیاپی باهم کشاکش ونبرد نموده زمان بزمان بجنك و خونریزی برخیزند . و هرآنگاه که از جنك فرسودند و بخانهای خود خزیدند همچنین رشته کشاکش را از دست نهشته باری با زبان دشمنی دریغ ندارند و هریکی خودرا بهتر و برتر بخوانند و هر کدام جز اندیشه چیرگی بردیگران رادرمغزخود نپرورانند و هریکی همه چیز خودرا برهمه چیز دیگران برتری نهد بلکه کاررا بآنجا برسانند که هر کسی دینی جز ازدین کهن‌خودنپذیرد و هردینی را که جز ازآن باشد راست یا دروغ دور بیاندازد - آیا بهچنین کارهایی جز دیوانگی و نادانی چه نام دیگری می‌توان‌داد؟!

در زندگانی جهانی نیز هر کشوری بجای خاندانی است و این کشورها باید از روی مهر و پاکدلی باهم راه روند وازستیز ودشمنی دوری گزینند . بیهوده بسر همدیگر برتری‌نفروخته دراندیشه‌چیرگی بریکدیگر نباشند. جنك ودشمنی‌را کنار بگزارند مگر هنگامی که کشوری طمع بسرزمین همسایه بسته بدست‌اندازی برخیزد یا تاخت و چپاول آغاز نماید یا بی‌آزرمی دیگری روا بشمارد درچنین هنگامی است که باید همه‌کار را کنار گزارده بکوبیدن سرآن همسایه طمعکار برخاست و از جنك و خونریزی باك نکرده و مال و جان در این راه دریغ نداشت .

این همانست که ما « غیرت » می‌نامیم و کشتن و کشته شدن را در راه‌آن از بهترین کارها می‌شماریم . اگر « وطن پرستی » نیز باین معنی است ما هرگز سخنی دربارهٔ آن نداریم و داشتن‌آنرا برسراسر شرقیان دربایست‌تر از هرچیزی می شماریم .

ولی آنچه ما میدانیم « وطن پرستی » نزد اروپاییان نه باین معنی بلکه بمعنی فزونی جویی و کینه ودشمنی با همسایگان است وبی گفتگو است که چنین چیزی نه پسندیده و نیکو بلکه نکوهیده وزشت میباشد.

وطن پرستی که اروپاییان می گویند آنست که هر کشوری با همسایگان خود دشمنی ورزیده دل از کینه آنان پرسازد و همیشه در اندیشه گزند وآزارآنان باشد وهرمردمی نژاد خودرا بردیگر نژادها برتری نهاده و هرگز لاف وگزاف کم نکنند و هر گروهی بکوشد که در چگونگی زندگانی و دین و همه چیز خودرا جدا از دیگران بدارد. در شرق‌هم امروز وطن‌پرستی رابااین معنی می گیرند و در همه جا برواج آن می کوشند.درحالیکه این کینه و نادانی است نه غیرت و مردانگی .

این نتیجه آن جنگهاییست که در قرنهای گذشته میان مردمان اروپا پیاپی رویداده است . میان دو گروهی که جنگ پیاپی گردید خرد از آنمیان برمیخیزد و رشته اختیار بدست کینه و نادانی می‌افتد . دراین کینه‌های اروپاییان نیز پای خرد درمیان نیست و این شگفتر که ایشان کینه توزیهای بیخردانه خودرا وطن پرستی نام داده یکی از نیکیهای می شمارند.

در ایران‌هم کسانی وطن پرستی را بآن معنی اروپایی خواهانند وچنین آرزو دارند که ایرانیان از اسلام‌بیزاری جسته و ازهمه همسایگان مسلمان خود بریده در همه‌چیز جدا از دیگران باشند و درنزداین کسان است که گفتهای ما درباره « اسلام و ایران » با موضوع وطن پرستی ناسازگار می نماید .

ولی چنانکه گفتیم وطن پرستی باین معنی زیان است نه سود وانگاه جزحال ساختگی نیست که جززمان اندکی نخواهد پایید.

اگر مقصود غیرت و مردانگی است که هر گروهی در نگهداری کشور خود که بانگهداری آزادی و سرفرازی توأم است کوشش و ازجانبازی دریغ ندارد این معنی بامسلمانی چه منافاتی دارد ؟!

تاریخ را بخوانید که ایرانیان در سیزده قرن دورهٔ مسلمانی خود در برابر هجوم دشمنان چه فداکاریهای حیرت آوری کردند !

امروز یکی از گرفتاریهای ماست که ایرانیان تاریخ نمیدانند و سرفرازیهایی که نیاکانشان داشته‌اند آگاهی نمی یابند و اینست که بر پیشینیان خود بدیدهٔ خواری می نگرند . چه بسا نیکیهایی که در ایران از باستان زمان رواج داشته وکسانی امروز آنها را نمی شناسند و از راه اروپاییگری برو ج آن می کوشند .

یکی از آن چیزها وطن پرستی است که بمعنی درست وخردمندانه‌اش در ایران همیشه بوده. ولی کسانی این را نشناخته برواج شکل اروپایی و بیخردانهٔ آن می کوشند .

آخرین گرفتاری ایران بهجوم بیگانگان درآخر دورهٔ صفویان است که افغانان باصفهان پایتخت ایران دست یافتند و عثمانیان فرصت بدست آورده به سراسر شهرهای غربی و شمال غربی لشکر کشی نمودند . این داستانرا درتاریخها بخوانید که ایرانیان چون ازدولت نومید گردیده خودرا ناگزیر از نگهداری شهر و خانه خود دیدند چه جانبازیهای حیرت آوری کردند . راستی داد غیرت ومردانگی داده آن کردند که قرنها مایهٔ سربلندی ایرانیان خواهد بود .

اگر کسانی داستان ترکان ومغولان وچیرگی آنان رابرایران

برخ ما بکشند ما آغاز و انجام آن داستانها را سنجیده‌ایم و نیك میدانیم که مایه آنها نه زبونی وسستی ایرانیان بلکه نادانی پادشاهان زمان بوده است . بویژه در داستان مغول که همه میدانیم باعث این بلای جانگداز پستی وزبونی سلطانمحمد خوارزمشاه بود و گرنه بیشك ایرانیان زبون مغول نمی گردیدند .

همچنین در داستان افغان نادانی وکارندانی شاه سلطانحسین راه را بروی افغان تادرون پایتخت بازنمودوچون رشته‌دولت گسیخته‌شد بیگانگان از هرسوی باین سر زمین تاختند وهریکی بگوشه ای دست یافتند . با اینهمه غیرت ومردانگی ایرانیان در اندك زمانی سزای هر یکی از آنان را در کنارشان نهاده و هر کدام‌رااز‌راهی که آمده بودند باز پس گردانید .

اگر کسانی بگویند پیشینیان ما چندان علاقه باباذی و پیشرفت کشور نداشتند و در هر انجمن که گرد می آمدند کمتر گفتگویی از کشور و کارهای آن بمیان می آوردندوهر کسی جزاندیشه کارخود نمیکرد . می گوییم : این سخن تا اندازه ای درست است . ولی دراین باره هم گناه بگردن مردم نبوده . در آن زمانها کجا مردم را بکجا می بردند که علاقه باباذی کشور از خود بنمایند و گفتگوی کارهای مملکت بمیان آورند .

سخن کوتاه کنیم : اگر وطن پرستی اینست که هرایرانی قدر ازادی‌واستقلال ایران‌را دانسته وهمیشه آرزومند پیشرفت و آبادی کشور خود باشد وهر کسی هر آنچه می تواند کوشش دراین‌باره‌دریغ نسازد چنین وطن پرستی از بهترین چیزهاست . ما نیز بنوبت خودهوا دار آن می باشیم . ولی می پرسیم: آیا این‌موضوع با گفتهای ما درباره

اسلام و ایران چه منافات دارد ؟!

بلکه حقیقت اینست که این گفتهای ما جز برای استواری بنیاد ایران و ایرانیگری نیست و آن گفتهای دیگران که بنام هواداری از زردشت پیغمبر باستان ایران دو تیرگی میانه ایرانیان می اندازند جز زیان اثری دیگری بر ایران ندارد چنانکه در این باره مقاله دیگری درشماره آینده خواهیم نگاشت .

در پایان گفتار میخواهیم شرحی را که شیخ محمد علی حزین درباره جانبازیهای مردم ایران در داستان هجوم افغان ودرآمدن عثمانیان باذربایجان وهمدان در سفر نامه خود نگاشته وبهترین شرحی از آن داستان های خونین حیرت آور می باشد در این جا بیاوریم تا خوانندگان بدانند که اندازه غیرت ومردانگی ایرانیان مسامان چه بوده است . این خود از شگفتیهاست که چنین سرفرازیهایی در تاریخ ایران هست وایرانیان از آن ها بیخبراند و بر گذشتگان وپیشنیان خود بادیده خواری می نگرند .

شیخ محمد علی از هندوستان بایران باز گشته و در شهرهای ایران دلگداز ترین دیدار ها را با چشم خود دیده ودر سفر نامه خود برشته نگارش کشیده است واینك بخشی از نگارش های اورا ازروی کتاب گنج دانش می نگاریم :

«جناب شیخ محمدعلی حزین درسیاحت نامه ایرانش نگاشته است که درانقلابات افغان بایران آمده بودم ویك یك شهرهارا سر کشی کرده دیدم رومیه بمحاصرهٔ همدان که سواد اعظم و ازبلاد معتبرهٔ عراق بود برداختند و درآنوقت حاکمی و لشکری درآنشهر نبوده سکنه وعوام شهر بمدافعه برخاستند و مدت محاصره بچهارماه کشید و جمعی از

رومیه را محصوران بتیر و تفنك کشته وچندانکه احمد پاشاسردار ایشان را باطاعت خواند درنگرفت رومیه که از صدهزار افزون بودند و در قلعه گیری شهرهٔ آفاق در تسخیر کوشیدند و از زیر نقب زدند نصف حصار شهررا بآتش باروت فرو ریختند و بشهر درآمدند و قتل عام بنیاد کردند باوجود این خلق گفتند بذلت چرا کشته شویم بزرگ و کوچك و پیر وجوان قد مردی علم کرده دامنها بکمر زدند و کفن انداختند یعنی شهادت تماماًدست بحربه و اسلحه کردند بازنان‌مردانگی را دوبخش کرده قرار دادند شمشیر زدن بامردان و نعش‌ها و شهدا را زنان از کوچه و بازار بخانه‌ها کشند که دست‌وپارا نگیرند واز هرسو روی برومیان نهادند گویا خبری از غیرت و جلادت ایرانیی نشنیده بودند گمان بردندشهری بی‌حاکم‌و سروسردار و خالی ازلشکر جرار ولی غافل ازدل فرد فرد ایرانیان بودند چون رومیان با آلات وادوات جنگی و تفنك و توپخانه زیاد بودند و این نام‌آوران باشمشیر وقمه و کارد بودند بقدری کوشیدند که همگی در مبارزت و جهاد کشته شدند ولی ازرومی‌هم چیزی باقی نماند چه او باخنجر وکارد توی دهان‌توپ میرفت پیداست چنین دلیری ازجان گذشته که انکار دوروزه زندگی بننك‌وبستهٔ کمند دشمن نموده تادة تن نکشد نکشندش افراط کشته و قتل رومی و ایستادگی و مردانگی مردم آنجا درقتل لشکر رومی‌از مشهورات و مطالب غریبهٔ عجیبهٔ روزگار و نوادر واقعات چرخ دوار است.تاسه شبانروز این هنگامه برپا بود و در لیالی زنها چراغ ومشعل در سر کوچه و بازارو میدانها فرو میگرفتند ومردان‌مشغول جنك‌بودند و میکشتند و کشته میشدند وتمام نعشهای فرزندانرا مادرها اززیردست وپای پدران کنار میکشیدند و خواهران کشته برادرانرا ازمیان کشتهٔ

رومیان بیکسو میبردند ونامزدان همه نعش نودامادان ومنظوران خودرا بحجله می آوردندباری هیچیك‌روگردان نشدند تاتمام کشته‌شدندحساب مقتولین آن قضیه را علام‌القلوب میداند آنمقدار از مشاهیر و سادات و افاضل و اعیان و اشراف بقتل رسیدند که تخمین نشد تا بسایر ناس چه رسدواین‌شمهٔ ازبسیار وکلمهٔ ازایجازهنوز ذکر نشده کلیه‌ایستادگی و مردانگی‌شهر از بابت عصمت‌هایشان بوده که وضع‌سلوك لشکردشمن مسلط ومغایر مذهب را تصور میکردند شهر خالی بی‌سکنه بچه کار دولتی میآید پس بابعضی ازمعارف کرمانشاهان درهمدان‌آمده بودیم در شوارع و صحراها بقدری اجساد کشتگان برزبر یکدیگر ریخته بود که امکان‌راه عبور نبود بعضی مواضع‌بنظر می آمد که درجنك همدانیها سر کوچه‌ها بررومیان گرفته و جهاد میکرده‌اند چندان کشته برروی‌هم ریخته‌بود که‌فرصت‌وامکان کنار کشیدن‌نشده‌بود دیگران‌روی آنان‌بجای می ایستادند که تا سر دیوار های بلند اجساد کشتگان بود که برفراز هم ریخته بودند تا بمشقت زیاد از فراز کشتکان بسمت نهاوند که تا آن زمان بتصرف رومیان در نیامده بود رفتم و ازآن جا بلرستان واز آن جا بشهر خرم‌آباد رفتیم ناخوش شده گوشهٔ افتادم آوازهٔ آمدن احمد پاشا سردار لشکر رومی بآن شهر شهرت کرد اندك مردمی که آنجا باقی مانده بود راه فرار پیش گرفته بکوهستان صعب رفتند تنها من و چند خدمتکاری بشهر ماندیم که سردار رومیه با لشکر بیحساب در رسیده فرودآمدند سردار چند نفري را بجنك آورده نوید عاطفت داده اندك مردمی کم کم جمع آمده از رومیه حاکمی آنجا گذاشته بیرون رفت وگویا در باب واقعه همدان از سلطانشان بسردار کاغذی رسیده بود که این قسم سلوك پیدا کرد اگر چه بزودی پاداش این حرکاتش

با بیچ خواهد شد باری دستی از غیب برون آید و کاری بکند القصه من هم با لشکر رومی همراهی کرده بکرمانشاهان رفته از آن جا خود ببروجرد و نواحی عبور کردم و درآن وقت رومیه بر کل قلمرو علی‌شکر و لواحق و کردستان و لرستان و نواحی استیلا داشتند چون ابداً رعیت مطیع نمیشد و با رومیه نمی آمیختند ویرانی تمام بآن ممالك رسیده بود و چون بروجرد را گرفتند حاکمی مستقل و لشکری قوی دل آنجا گذاشتند باز روزی مردم بی حاکم و سر و سردار بازوها عام کردند تیغها از نیام کشیدند که یك کشته بنام به که صد زنده بننگ نفسی تازه کرده از خستگی بیرون آمده بودند دامن مردی بکمر زدند ریختند میان لشکر با سردار و اسلحه و تفنگدار بقلیل مدتی چهارهزار نفر ازایشان کشتند و سردارشنیده با لشکر بطرف آن ها بر گشت دید مردم چاره ندارندلابد بجریمه نقدی گذراند چهارهزارتومان یاپنج‌هزار تومان جریمه داده صلح کرده مطیع شدند از این فتوحات و لجاج چندان صرفه نبردند .

یکی ازامرای قزلباش سبحان وردی خان بن ابوالقاسم‌خان حاکم سابق همدان که درآن وقت منصبی و سپاهی نداشت مردم متفرقه‌راجمع آوری مینمود و درآن نواحی مدتهابارومیه درستیز وآویز آن‌بلنك قله مردی و شجاعت‌وآن نهنك لجه جلادت بی‌پشت‌وپناه ومدد و سپاه سیصد دفعه بارومیان جنك نمود و هردفعه جمعی کثیر ازایشان بکشت‌همینکه سردار بالشگری بیقیاس روبوی‌آوردی خودرا بکنار کشیده بقلل جبال رفتی باز که بکاری مشغول میشدند می‌آمدو ازچپ و راست بر ایشان میزد و ازلشکر میکشت و شبها شبیخون میبرد مال و اسبشانرا میبرد و خیمه و خرگاهشانرا آتش میزد راه غله و آذوقهٔ ایشان مسدود میکرد

و میچاپید و بچاهها و صحراها میریخت از هر جهة برایشان سخت میگرفت انصافاً آن مدت باعدم مکنت داد مردی و مردانگی دادی و آن دریای لشکر بیحد و مرکز آنرا بی آرام داشتی تا اینکه دست تنها و بی پشت و پناه واز کثرت کارزار و سختیهای تك‌وتاز خسته شدو بستوه آمد رومیان اسبابها چیده تا اورا بعهد وپیمان نزد خود آوردند و اعزاززیاد کردند و آخر اورا کشتند مخصوصاً از سردار روم شنیدم که این جوان رشید بیست‌ودوهزار نفر از لشکر و صاحبمنصبان رومی را کشت الحق اگر او پشت و امیدی بهمراهی و کمك ومددی میداشت معلوم‌میشد که‌رستم دستان و زال نریمان مقابل او چه بوده‌اند معلوم است که دراین دهر پر انقلاب و صحرا و شهر همه ویران وخراب ملك بی‌سلطان و عسکر و پادشاه بی حشم. ولشکرحال هرامیری ازفقیری بدتر وبنابر تقدیر هر مفسد و شریر براعزه و کرام سردار و امیر ذلك تقدیر العزیز الحکیم.»

از شرق بغرب

از شرق بغرب علم و عرفان رفته
آثار بزرگ نیکمردان رفته
آداب ستوده و صفات نیکو
آیین خجسته پاك پیمان رفته

تبریز - منصور

هم شب شنبه هم شنبه شب

در بارهٔ آغاز روز آنچه گفتنی بود استاد گفته و دلیلهای استواری اقامه فرموده اند وغرض نویسنده از تسوید این صحیفه تأیید یا انتقاد نوشتهٔ ایشان نیست بلکه میخواهم این نکته‌را یادآوری کنم هر گاه درروز شماری ترتیب اروپائیان اتخاذ گردیده روز برشب مقدم شود اشکال دیگری تولید خواهد شد که از نظر تاریخ شایان توجه واهمیت است و آن اینکه:

از زمانهای بسیار قدیم رسم مردم این مملکت و خیلی از اهالی سایر ممالك این بوده که آغاز شبانروز را از شب بگیرند و کلیه تاریخهای ما با این سبك نگارش یافته از اینرو اگر فعلا ابتدای روز را از نیمروز گرفته و شب آینده را جزو روز قبل حساب کرده و از شب شنبه (مثلا) شب واقع بین شنبه و یکشنبه را در نظر بگیرند اختلاف شدیدی بین تاریخ گذشته‌وآینده‌روخواهد داد ومثلا اگر گویند شهادت امام علی بن ابیطالب (ع) در شب ۲۱ رمضان اتفاق افتاده آیندگان تصور خواهند کرد که در شب واقع بین ۲۱ و۲۲ انجام یافته وحال آنکه چنین نیست!

حال برای رفع بی سامانیهای فعلی و جلوگیری از بروز اختلافات آینده آنچه بنظر نویسنده میرسید این است که:

چنانکه فرموده اند در روز شماری روش اروپائی را قبول کرده اما همانطوریکه در این ترتیب روز معناً برشب مقدم است لفظا نیز جلوتر از شب ذکر شود. مثلا اگر شب واقع بین شنبه و یکشنبه اراده شود: شب شنبه ودرصورتیکه مراد شب واقع میان یکشنبه ودوشنبه باشند یکشنبه شب نامیده شود تا هم ترتیب سابق باعتبار خود باقی ماند وهم منظور رفع اختلاف حاصل آید.

اردبیل- محمد فیضی زرین‌قلم

گزافه‌بافی شاخدار

یا مهمترین انقلاب علمی

شاید خوانندگان پیمان فراموش نکرده اند که در سه یا چهار هفته پیش خبری در روزنامها پراکنده گردید که نام آن را « مهمترین انقلاب علمی » یا « بزرگترین معجزهٔ علم » گزاردند.

خبر از آن اژانس بریتانی بود و این شگفت که در روزنامها آن را بدو شکل چاپ نمودند . در برخی نوشتند :

« نیویورک سه‌شنبه تولد طفل همزاد بوسیله استعمال لوله برای ابوینی که در « لانگ ایلند » زندگی می کنند توجه مردم را باین طریق علمی جلب کرده است . خانم طبیبه ای مدتها مشغول مطالعه وسیله ای بوده است که از طریق غیر طبیعی در رحم زنان تولید بچه نماید . وسایلی که برای حامله ساختن زنان باینطریق شروع شده کاملا موافق قواعد و اصول علمی بوده و از سیزده فقره هشت مورد آن نتیجه مثبت داده است . ادعا شده است که دو نفر از نسوان مشهور آمریکا که در امور اداری مشغولیت دارند و بر اثر اجرای مراسم مذکور که عبارت از گذراندن لوله بمدخل رحم باشد حامله شده ، و اکنون یکی از این خانمها دارای طفلی نه ماهه و دیگری انتظار وضع حمل دارد ».

در برخی دیگر چنین نوشتند :

« نیویورک - دو نفر قابله و یکنفر متخصص در امراض زنانه مدتی است که مشغول تجربیات راجع به Ectegenesis (تولید در خارج رحم) بوده و حالا بطوریکه می گویند در اینکار موفق شده اند . تلقیح کاملا بطور علمی صورت گرفته و از سیزده امتحانی که بعمل آمده هشت امتحان باموفقیت توأم بوده است و توانسته اند نطفه را در خارج رحم انسانی در لابراتوار پرورش بدهند . دو نفر از خانمهای معروف نیویورک که بکارهای تجارتی اشتغال دارند بدکترهای مزبور مراجعه نمودند و خواستار اطفالی باین اسلوب جدید شده اند برای یکی از آنها نطفه را در لابراتوار پرورش داده و بسن نه ماهگی رسیده است و طفل دیگری هم تا چند ماه بعد از رحم مصنوعی خارج خواهد شد ».

بعضی روز نامها نیز هردو شکل خبر را یکجا و پهلوی هم چاپ کردند. ولی ناگفته پیداست که این دو شکل ضد یکدیگر است که اگر یکی درست باشد آن دیگری نادرست است.

ما از این خبر ها در شگفت شدیم و چون اصل انگلیسی آن را در روزنامهٔ « مسائل دو تهران » پیدا کرده دقت نمودیم شگفت مان چندین برابر گردید. یك خبر مبهم وهیچ نیارزی را که آژانسی باعبارتهای تردید آمیزی پراکنده نموده و خبریست که نه ریشه درستی دارد و نه میوه ای از آن بدست خواهد آمد در ایران صد پیرایه بان بسته و رنگها و روغنها بان زده« بزرگترین معجزه علمی » می سازند!

برای آنکه خوانندگان چگونگی را درست دریابند اینك ترجمه درست خبررا دراینجا می آوریم :

« نیویورك - زاییده شدن دو کودك همزاد برای یك زن و شوهری از مردم جزیره لونگ که می گویند نتیجه لوله آزمایش است توجه مردم را بسوی دو کس آزمایش کننده کشانیده که از جمله زن طبیب معروفی است که ازمدتها پیش در زمینه « زایش بیرونی » آزمایشها کرده است . تلقیح بیکبار علمی است و از سیزده آزمایش هشت تا بزایش بچه انجامیده . می گویند دو زن معروف شوهر نکرده که کار می کنند بچه ازاین راه نوین علمی خواستار شده اند که یکی از اینان کنون نی نی نه ماهه ای دارد ودیگری چشم براه بچه ازاین آزمایش لوله ایست که دراین چندماه پیدا شود »

چنانکه می بینید این خبر گنگ است و معنی روشنی ندارد . نیز می بینید که نام کسان دانشمندی در توی آن نیست و سخن از دو طبیب گمنام که یکی از ایشان هم زن است رانده می شود . نیز می بینید که خود آژانس در دوجا عبارت « می گویند » را تکرار می نماید و ازاینجا پیداست که خبر بسیار بی پایه و نا استواریست و تا اندازه ای نا استوارست که جریدهٔ گزافباف اروپاییان هم از آن بیزاری می جوید .

نیز می بینید که هرگز یادی از لابراتوار و از اینکه مقصود پرورش بچه دربیرون ازشکم مادر باشد در میان نیست .

تنها یك کلمه Ectogenesis یاد کرده شده که معنی زیر لفظی آن «زایش

بیرونی » است ولی مقصود از آن در اینجا روشن نمی‌باشد .

بهرحال اگر مقصود از خبر اینست که کسانی نطفه مردرا از وگرفته و بدستیاری یك لوله ببچه دان زن می‌رسانند و بدینسان زنان را آبستن می نمایند برای‌این‌کار چندین خرده میتوان گرفت : نخست آنکه این کار از باستان زمان معروف بوده است و نیازی بلوله هم نیست . از هر راهی که آب مرد ببچه دان زن رسید اورا آبستن می کند و از اینجاست که گاهی دختری از آب گرمابه آبستن می شود و این داستان چندان مشهور است که درشرع اسلام حکمی برای آن وارد شده .

دوم آنکه این‌کار بسیار ابلهانه است و نتیجه ای از آن بدست نخواهد آمد . زیرا در جاییکه برای آبستن شدن زنان یك راه طبیعی و پاکیزه ای هست که چندین سودها باخوددارد چه‌حاجت باختراع لوله میباشد؟! درست مانند آنست که طبیبی تلومبه ای اختراع نماید که خوراك را بدستیاری آن بمعده برساند بی آنکه خوردن و جویدن در میان باشد . آیا چنین اختراعی ابلهانه نخواهدبود؟! راست است که خوراك برای جاگرفتن درمعده‌است که نیروی تن تازه شود ولی ما ازخوردن آن لذتهای بسیاری می‌بریم ویکرشته سودها وبهره مندیها در خوردن و جویدن و بلعیدن آن هست که دراین تلومبه آقای دکتر نخواهد بود .

در باره آبستنی زنان هم خدا میانه مردان و زنان کشش نهاده که همدیگر را دوست می دارند و دوتا دوتا بهم پیوسته دست یکی کرده خانه‌ای برپا می کنند . یکی درون خانه را می‌آراید و دیگری در بایستهای آن را از بیرون می‌آورد و بدینسان خوش و خرم روز می گزارند . در اینمیان زن آبستن گردیده بچهٔ ای می‌آورد . بچه ای که پدر و مادر هردو آن را تکهٔ تن وگوشه جگر پنداشته بپرورش آن برمیخیزند .

این راست است که زناشوئی برای بچه آوردن است ولی صدگونه لذت ها و خوشیها و سود ها درآن‌کار هست که جز بخود ان راه زناشوئی بدست نخواهد آمد .

پس در جاییکه برای بچه آوردن چنین راه پاکیزه و سودمندی‌هست دیگر چه حاجت بانکه کسانی احتراع لوله برای آن بنمایند ؟!

وانگاه آیا حال چنین بچه بی‌پدر چه‌خواهد بود؟! آیا ازبریدگی میان‌زنان و مردان چه نتیجه بدست خواهد آمد ؟!

یا اگر مقصود ازخبر آنست که نیازی بآبستنی زنان نباشد وطبیبان آب مرد را در لابراتور پرورش داده بچه درست نمایند و از این پس کار-خانهای بچه سازی و بچه فروشی بر پا شود چنین چیزی هرگز باور کردنی نیست . اگر هم سفر بکره مریخ انجام گیرد این کار انجام نخواهد گرفت ! بیخرد آن کسانی که بچنین کار هایی میکوشند و بیخرد آنکسانیکه چنین خبر هایی را باور مینمایند !

هنگامیکه ما می‌گوییم خرد از جهان رخت بربسته کسانی به پیکار ما برمیخیزند . کجایند آنکسان تا ازاین یك خبر چندین دلیل بر بیخردی جهانیان برانان بنمایانیم ؟!

اگر خرد ازجهان رخت برنبسته چگونه استکه کسانی ازپی این کوششهای بیهوده و بیخردانه افتاده اند ؟

چگونه است که کسانی چنین خبر ابلهانه را ازگوشه امریکا بسراسر جهان پراکنده می‌سازند ؟!

چگونه‌استکه کسانی آن‌را فهمیده نافهمیده «بزرگترین معجزه علم» می‌شمارند وهیاهو درباره آن برمی‌انگیزند ؟!

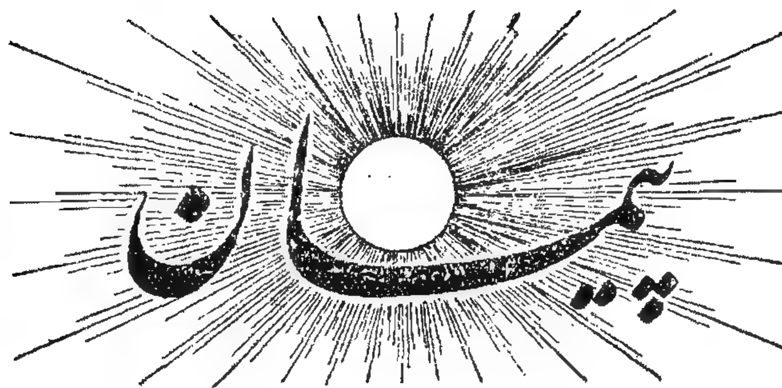
چگونه‌است که در هر کشوری ملیونها اززنان زیبای جوان که بهترین‌ابزار بچه آوردن هستند بی‌شوهر و بیکاره مانده‌اند کسانی دراندیشه پروردن بچه در لابراتوار میباشند ؟!

چگونه است که هزاران زنان ابستن بادوا بچهای درست و چند ماهه خود را می اندازند و از آن سوی کسانی بدرست کردن بچه های ساختگی می کوشند ؟!

چگونه است که درهر شهری صد هزاران بچه های بزرگ و چند ساله ویلگرد و بی پرستار مانده اند و کسانی سفارش بچه سازی بلابراتوار ها می‌دهند؟!

چگونه است که ملیونها جوانان تندرست که هریکی پدر چندین بچه می‌تواند بود ازگرسنگی جان می کنند و کسانی باندیشه آنان نپرداخته از راههای شیطانی بآدم آفریدن می کوشند ؟!

آیا هریکی از اینها دلیل دیگری بر بیخردی جهانیان نیست ؟! فسوساصد فسوسا ! دریغا صد دریغا !



در پیرامون تفك

چون در پیمان گاهی بجای « تفنك » « تفك » نوشته شده کسانی پرسشی دربارهٔ آن می نمایند . در پاسخ آن پرسشهاست که این مقاله را در اینجا چاپ می نماییم :

۱ - تفك یا تفنك ؟

باید دانست که کاف یا هاء که بآخر نامهای فارسی می آید یکی از شکفترین کلمه‌هاست و معنی‌های گوناگونی دارد . از جمله یکی از معنی‌های آن پدید آوردن نام ازصداست . بدینسان که صدایی که از چیزی درمی آید « ها » یا « گاف » بر آخر آن افزوده نام آن چیز می گردانند. مثلا چیزی را که صدای «غرغر» میکند «غرغره» یا «غرغرك» می نامند. از اینسان است که کلمه‌های «سوتك» و«ترقه» و « پفك » ومانند آنها. نیز ازانسانست دو کلمه «تفك» و«فشك». تفك در فارسی نام چوب سوراخ داری بوده که گلوله‌های گلی در آن نهاده و بازور دمیدن باآن گلوله‌ها شکار گنجشك می کرده‌اند و چون در اینحال صدای «تف» از آن در می آمده آن را «تفك» می نامیده اند. همچنین فشك چون صدای «فش» ازان در می آید اورا « فشك » می خوانده‌اند . سپس هم کـه تفك‌های آهنی فرنگی بایران رسیده آن را نیز با همین نام خوانده‌اند .

پس ازاینجاهم معنی کلمه تفك بدست می آید و هم دانسته میشود که شکل درست آن « تفك » بوده .

۲ - « تفك » درکتابها و شعرها :

تفك درآغاز رواج خود بشکل درست کلمه در کتابهاوشعرها نوشته میشده . چنانکه در شعرها در بسیارجا ما آن کلمه را می یابیم .

محمد قلی سلیم طهرانی می گوید :

تفك کودرجهان‌سوزی‌تمام است زجوش‌عطسه گفتی‌درزکام‌است

همو گوید :

تفك از هرطرف افتاده برخاك جدا از دوش گشته مار ضحاك

باز گوید :

تفك خود برسر هم‌تل هزاران جهان کشمیروآنتل کوهماران (۱)

دیگری می گوید :

تفکها اندران صحرای خونخوار شرار افشان همه چون شعلهٔ نار
زبس دود تفك در آسمان شد رخ خورشید در ظلمت نهان شد.

دیگری می گوید :

تفك شد زخون ساقی بزم جنك که در آستین داشت نقل فرنك
ز دود تفك اندر آن بزمگاه مه‌نوچوابروی خوبان سیاه . (۲)

در لب‌التواریخ تالیف سید یحیی قزوینی که در زمان‌شاه‌طهماسب یکم تالیف شده درباد جنك چالدران در چندجا نام تفك‌را برده وآنرا همچنین « تفك » می نگارد .

(۱) این شعرها را از دیوان سلیم دوست مهربان نیکوکار ما دکتر هوشی جسته و برگزیده بود . یادش بخیر و روانش شاد .

(۲) این دوتکه شعر از عالم‌آرای عباسی برداشته شده گوینده آنها دانسته نیست .

نیز در زبان عربی که کلمه را از فارسی گرفته‌اند آنرا «تفکة» یا «تفق» نوشته «تفکات» یا «تفافیق» جمع» می بندند . همچنین فشك را «فشك» یا «فشکه» می نگارند .

۳ ـ آیا «تفنك» غلط است ؟

چنانکه درجای دیگری گفته‌ایم در بسیار کلمه‌های فارسی پیش‌از حرف باء یاحرف گاف نونی افزوده میشود . از مثالهای کاف یکی کلمه «سنگسر» است که درآغاز اسلام «سگسر» خوانده می شده و از اینجاست که تازیان آنرا ترجمه نموده «رأس‌الکلب» گفته‌اند . سپس نونی پیش‌از کاف در زبانها افزوده شده که امروز سنگسر گفته و می نویسند . نیز کلمه زیرك را درزبانها «زیرنگ» می گویند . در تفك و فشك هم در زبانها نونی افزوده شده «تفنك» و «فشنك» گفته شده . سپس این کلمه‌ها بکتابها نیز درآمده چنانکه در بسیار جاهادیده می شود .

پس باید گفت «تفنك» غلط نیست ولی عامیانه است .

۴ - تفك کی بایران آمده ؟

اگرچه گفتگوی ما از کلمه تفك است ولی بیهوده‌نخواهد بود اگر دراینجا از تاریخچه درآمدن تفك بایران جستجویی بنماییم . باید دانست که توپ پیش‌از تفنك درجنگها بکاررفته وما درباره‌آن هیچگونه آگاهی نداریم .

اما تفك تا آنجا که مامیدانیم نخستین‌بار که نام تفك در داستان یکجنك ایرانی برده‌شده در داستان جنك چالدران است که از گفته‌های برخی مورخان‌چنین برمی آید درآن جنك عثمانیان تفك بکارمیبرده‌اند و ایرانیان آنرا نداشته‌اند و این یکی از علتهای شکست ایرانیان‌بوده

و گویا از این جنگ و این شکست عبرت برداشته بآماده کردن تفنگ و یاد گرفتن تفنگ‌اندازی پرداخته‌اند :

توماس هربوت نامی که در زمان شاه‌عباس بزرگ بایران آمده در سفرنامه خود می‌نویسد : نخستین بار که‌ایرانیان تفنگ بکار بردند هنگامی بود که در زمان شاه‌طهماسب درجنگ باترکان دسته‌ای از پرتغالیان بیاری سپاه ایران‌آمدند و تفنگ باخود داشتند و ایرانیان‌تفنگ اندازی را از اینان یاد گرفتند . می‌نویسد : ولی اکنون ایرانیان در تفنگ‌اندازی مهارت دارند .

در پیرامون « ایمن »

کلمه « ایمن » که در فارسی بکار می‌رود و چگونگی آن درست روشن نیست پس‌ازایرادی که آقای برقعی در باره بکار بردن آن بر دارنده پیمان نموده بودند و دریکی ازشمارهای مجله پاسخی بان ایراد نگاشته شد بتازگی نگارشهایی در باره کلمه رسیده که برخی را در اینجا می‌نگاریم :

ازجمله خوه‌آقای برقعی می‌نویسند : «دیگربار کنجکاوی وادارم کرد که کتب صرفیه را بازدیدنموده برای‌کلمه ایمن معنی درستی پیدا کنم منت خدایرا که‌این‌مشکل بازگشت و اینك توضیح آن :

ایمن بکسر همزه و فتح میم اماله شدهٔ « أأمن » افعل تفضیل است و اماله چنانکه می‌دانید میل دادن الف است بیاء و البته در ایصورت الف بیاء میل نموده وچون یاء باکسره ماقبل مناسبت ندارد ایمن بازیر همزه شده‌یعنی بیخوف‌تر و یا آسوده تر .و نیز باکسر میم امالهٔ آمن اسم‌فاعل ضبط شده .»

دیگری می نویسد : « ایمن اماله شده « آمن » است و میم آن مکسور بوده چنانکه کنون هم در زبان پارهٔ مردم باکسرآن گفته می‌شود » .

اینست آنچه که دیگران می‌نویسند و چون آقای برقعی در شق دوم نگارش خود با نویسنده آخری موافق می باشند که هر دو « ایمن » را اماله شدهٔ « آمن » می‌دانند ما نیز باین رأی می‌گراییم و بهرحال « ایمن » کلمه درستی است که بکار بردن آن درپارسی هیچ ایرادی ندارد .

زبان فارسی

— ۱ —

این یکرشته گفتار های خود را بوزارت
جلیله معارف هدیه میسازم **کسروی**

هنوز پیش از دوره مشروطه در ایران گاهی گفتگوی زبان فارسی وپیراستن آن از کلمه های عربی بمیان می آمد . پس ازمشروطه که جانی بایران دمیده شده جنبشی در این سر زمین پدید آمد رواج این گفتگو بیشتر گردید که هرچند گاهی یکبار درروزنامها ومجله‌ها سخن از آن بمیان می آید .

ولی کسی تاکنون این موضوع را ازروی قواعد علمی دنبال ننموده و هرچه نوشته شده یکرشته پندار هایی بوده که هر کسی آنچه پنداشته برشته نگارش کشیده است .

لیکن اهمیت موضوع بیش از آن می باشد که باین گفتگوهای بی بنیاد بسنده نموده دری از قواعد علمی برویآن باز کرده نشود . این گفتگو ها باحال امروزی زبان فارسی را ویرانترا ازویران‌خواهد ساخت . زیرا کسانی که هوا خواه پیراستن زبان فارسی وبیرون کردن کلمه های عربی ازان می‌باشند عنوانی براین منظور خود جز تعصب ایرانیگری ندارند وبرخی ازایشان که از حقیقت ناآگاهند این در - آمیختگی فارسی را بکلمه های عربی نتیجه درآمدن اسلام بایران می دانند واینست که درمیان گفتگو از بدگویی درباره عرب و اسلام خودداری نمینمایند یابهوا داری زردشتیگیری برمیخیزند . از این جا کسانی هم بتعصب اسلام وعرب بدشمنی آنان برخاسته باپیراستن فارسی -

از کلمه های عربی مخالفت می نمایند وتا می توانند درنوشتهای خودبر فزونی کلمه های عربی می کوشند .

برخی ازاین مخالفان هم کسانی اند که ازهرسخن تازه ای میرمند و تا بارها آن را نشوند راه مغز خود را بروی آن باز نمیدارند . یا کسانی اند که چون درس عربی خوانده اند و برای آنکه مبادا پس از برداشتن کلمه های عربی اززبان فارسی مصرفی برای عربی دانی خود پیدا نکنند بنگاهداری آن کلمه های عربی می کوشند .

زیان بیشتر این دوتیرگیها و دشمنی ها از آنجاست که هر دسته ای شیوه جداگانه برای فارسی نویسی خود برگزیده و چه بسا که در یکروز نامه یا در یك مجله بدو نگارش پهلوی هم بر میخوریم که اگر با هم بسنجیم کمتر شباهتی دارند . ازاین حال اگر جلوگیری نشود فارسی را بهرج و مرج بسیار بدی خواهد کشانید .

من چنانکه از گفتار هایم پیداست هوادار پیراستن فارسی هستم و برای همین موضوع است که این گفتار ها را می نویسم. بااین همه من از نگارشهایی که کسانی بعنوان « پارسی سره » در برخی روزنامهها می نگارند سخت بیزارم واین نگارشهارا جز ننگی برای زبان فارسی نمی شمارم . چرا که بنیاد آنها هوس و نادانی است واگر رشته کار را بدست این هوسها ونادانیها بسپاریم زبان را پاك از سامان انداخته دچار هرج مرج سختی خواهند گردانید .

در گام نخست باید دانست که در آمیختن زبان فارسی باکلمه های عربی با نادانی و بلهوسی پاره ای از ایرانیان مسلمان بیشترارتباط دارد تا با رواج اسلام در ایران بلکه باید گفت که هیچگونه ارتباطی

میانه دین اسلام و این موضوع پیدا نیست چنانکه من این سخن را در میان گفتار های خود بشرح باز خواهم راند . امروز هم پیراستن زبان پارسی از کلمه‌های عربی هرگز برخوردی بمسلمانی ایرانیان نخواهد داشت. این یك موضوع علمی است که هر زبانی باید کلمه‌های خود را داشته باشد وگرنه استقلال خود را از دست خواهد داد، چنانکه فارسی امروزی ما استقلال خود را از دست هشته که اگر کسی یاد گرفتن آن را بخواهد نمی تواند تنها بخواندن دستور فارسی و آموختن کلمه های فارسی بسنده کند بلکه ناگزیر است که صرف و نحو عربی را هم خوانده و مقدار گزافی از کلمه های عربی را نیز یاد خود بسپارد و خود پیداست که چنین زبانی استقلال ندارد.

این برای بسیاری از زبانها روی داده که در نتیجه یکرشته پیش آمد های تاریخی با زبان دیگری آمیختگی پیدا نموده و استقلال خود را از دست داده سپس بار دیگر باستقلال خود باز گشته. یکی از این زبانها که ما زنده می شناسیم زبان ترکی (عثمانی) و دیگری زبان ارمنی است .

ترکی را میدانیم که باکلمه های عربی و فارسی در آمیخته و بحالی افتاده بود که در هر نوشته بیش از یك چهارم یا یك پنجم کلمه‌ها ترکی نبود و اینستکه ترکان از سالهاست به پیراستن زبان خود پرداخته‌اند و کوشش فرو نمی گزارند. لیکن آنچه می شنویم برای این کار راه تامی پیش نگرفته اند و بیم آن می رود که نتیجه درستی از این کوششهای خود بدست نیارند.

زبان ارمنی هم در زمان صفویان در ایران با فارسی و ترکی در آمیخته بحال فارسی و ترکی افتاده بود ولی نویسندگان ارمنی کم کم

آن را پیراسته‌اند که امروز دیگر عیبی در آن پیدا نیست .

فارسی را نیز باید از این حال درآمیختگی درآورده باستقلال خود رسانید . ولی راه آن نوشتن «پارسی سره» نیست . بلکه چنانکه گفتیم این نگارش ها فارسی را ویرانتر ازویران خواهد ساخت .

زبان یك موضوع علمی است و چاره درد آن نیز باید از روی علم کرده شود . من دراین گفتار های خود راه علمی این موضوع را نشان خواهم داد و امیدوارم که این راهنمایی باکدلانه من اثر خود را بخشیده راهی بروی علاقه مندان اینموضوع باز نماید ونیز امیدوارم که از اینراه بنتیجه سودمندی دست یافته شود .

چیزیکه هست باید در این موضوع مهم دست وزارت معارف در کار باشد . چه زبان از آن همه ایران است که باید یك اداره رسمی نگاهدار آن باشد . از آنسوی همه کار های وزارت معارف در باره زبان و پیرامون زبان می باشد که اگر زبان فارسی حال درستی پیدا نکند از همه کوششهای وزارت معارف ایران نتیجه درستی در دست نخواهد بود . امروز هر دانشمندی که آهنگ نوشتن کتابی در فارسی می نماید نخستین مانع کار او حال کنونی زبان فارسی است . زیرا گذشته از آنکه هرج و مرج در شیوه نگارش پیدا شده و هر نویسنده ای نمیداند که آیا کدام شیوه‌را پیش گیرد و در نگارشهای خود تاچه‌اندازه از کلمه‌های عربی پرهیز نماید وچه مقداری از آن هارا بکار برد سختی مهم دیگر موضوع اصطلاحات علمی و فنی است که پاك بی تکلیف است وهر نویسنده ای گیج کار آنها خواهد ماند و چه بسا که از این سختیها که درکار نویسندگی می بیند دچار نومیدی شده قلم را بیك سو خواهد گزاشت .

اگر از همهٔ سختی‌ها چشم بپوشیم موضوع اصطلاحات فنی چشم پوشیدنی نیست . زیرا در اصطلاحات هر زبانی این شرط منظور است که باید همه نویسندگان و گویندگان آن زبان در بارهٔ آن ها اتفاق پیدا کنند و این‌نشدنی است که‌هر کسی باندیشه و دلخواه خودکلمه‌هایی را بر گزیده و کاری بکار دیگران نداشته باشد.

اصطلاح نامگزاریست و پیداست که نام را باید یکتن بگذارد و دیگران پیروی ازو بنمایند واین یك کس امروز جز وزارت معارف نمی‌تواند بود .

عیب زبان امروزی ایران تنها آن نیست که کلمه‌های عربی بی اندازه و فراوان بآن درآمده وآن را از استقلال انداخته بلکه چندین عیب دیگر نیز بر آن افزوده گردیده (چنانکه ما یکایك آنهارا باز خواهیم نمود). پس اینکار که زبان ایران از آشفتگی امروزی بیرون آمده سامان درستی پیدا نماید کار بسیار پرارجی است ، کاریست که یاد آن در تاریخها باز خواهد ماند .

اگر وزارت معارف بانجام این کار برخاسته فیروزانه آنرا بپایان برساند یادگار جاویدان و پر بهایی از آن وزارت علم و دانش باز خواهد ماند.

بویژه که امروز زمینه برای این کار آماده گردیده وانبوه مردم خواهان آن می‌باشند که زبان کهن ایران بار دیگر سامانی گرفته از این شوریدگی امروزی رهایی یابد .

نمی‌گویم چنانکه آرزوی بسیار کسانست آکادمی برپا گردیده و این کار بدست اوسپرده شود. من این‌را نمی‌خواهم که ما در هر کاری

پیروی اروپاییان بنماییم و همچون ایشان برای هر کاری از کوچك و بزرك اداره برپا نماییم. بلکه آرزوی من آنست که شرقیان سادگی را که در کارهای خود دارند هرگز از دست ندهند. دراین کار نیز با همه ارج و بهایی که دارد نیازی باکادمی نخواهد بود بلکه می توان از راه بسیار ساده و آسانی آن را بپایان رسانید چنانکه من آن راه را دراین گفتارهای خود خواهم نمود.

اگرهم در زمینه زبان وزارت معارف عهده دار کاری نشود واین موضوع را بنویسندگان باز گزارد باری باید اصطلاحات علمی را ازاین آشفتگی درآورده بسامانی برساند.

همچنین درباره کتابهای دبستانها باید وزارت معارف توجهی نماید. امروز اگر عاتهای ویرانی زبان پارسی را بشماریم یکی از بزرگترین آنها کتابهای دبستانی است که بیشتر آنها با نکوهیده‌ترین شیوه‌ها نگارش یافته و همیشه شاگردان دبستانها را آلوده بدیهای خود میدارد.

کارهائیکه وزارت‌معارف دراین‌دورشته بنماید واصطلاحات‌علمی و کتابهای‌دبستانهارا بسامانی برساند این کارها خود گام بزرگی در راه بهبودی زبان فارسی خواهدبودوراه رابروی دیگران باز خواهد کرد.

بهمین جهت که این موضوع ازچندین حیث با وزارت معارف ارتباط دارد من این یک رشته گفتارهای خودرا هدیه‌آن وزارت جلیله ساخته‌ام و امیدوارم که این راهنمایی های من اثر خودرا بخشیده از این سپس جنبشی که در باره پیراستن زبان فارسی درمیان است براه علمی درآمده پس از اندك زمانی نتیجه بسیار سودمندی ازآن بدست بیاید.

کسروی

انتقاد خاندان نوبختی

— ٥ —

دنباله (د) اغلاط تاریخی و ادبی

آقای مؤلف ازصفحه۱۲ تاصفحه ۲۱ کتاب خود باغلاط تاریخی مهمی برخورده که تصحیح آنها برذمه ایشان فرض و لازم بوده متاسفانه اغلاط مذکوره را ملتفت نشدند و از این جهت ناگزیر بودند که عبارات و مطالب صحیحه بزرگان مؤلفین مانند ابن‌الندیم و قفطی و ابن ابی‌اصیبعه‌راهم مغلوط نمایندومؤلفین‌مذکوررا تخطئه کنند.برای آگاهی مؤلف و خوانندگان از این اشتباهات لازم است قبلا بنکات ذیل تذکر دهیم :

(الف) جماعتی ازمشاهیر بنی نوبخت بکنیه‌ابوسهل معروف شده‌اند از آنجمله ابوسهل اول بن نوبخت منجم منصور که برحسب امرمنصور اسم پارسی او را باطل نموده وبجای آن کنیه‌ابوسهل گذاردند وابوسهل ثانی الفضل بن ابی سهل بن نوبخت که صاحب دارالحکمه هارون‌الرشید ومترجم کتب پارسی بعربی بوده وابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی‌سهل‌بن‌نوبخت متکلم و صاحب کتاب‌الیاقوت معروف بوده(رجوع شود بصفحه ۲۵۱ وص ۳۸۲ فهرست ابن‌الندیم وص ۲٦٦ و ۱٦۸ اخبار الحکماء قفطی وکلیه کتابهائیکه حالات بنی نوبخت نگاشته است).

(ب)عده از معاریف بنی نوبخت‌بکنیه ابن‌نوبخت معروف گردیده ازآنجمله اسماعیل بن‌ابی‌سهل‌بن‌نوبخت شاعر ورفیق ابی‌نواس‌حسن‌بن هانی متوفی (۱۹۹) و اسماعیل بن‌اسحاق‌بن‌ابی‌سهل بن‌نوبخت است. چنانکه بین علمای کلام قرن (٤و٥) متداول است که غالباً از متکلمین

بنی نوبخت نام شخصی آنان راذکر نمیکنند بلکه از آنها بینی نوبخت تنها تعبیر می نمایند (رجوع شود بفصل کنی والقاب از ریاض العلمای افندی و رساله الفرق مابین الفرق شیخ مفید معروف محمد بن النعمان)

(ج) اختصار نسب و انداختن برخی از نامهای ابائی از نسبنامه اشخاص که علمای رجال بشرح حالات آنان پرداخته اند بین کلیه مورخین قدیم و جدید متداول و جاری بوده که شخص را بمعروفترین پدران وی معرفی نمایند و گویند ابوسهل بن نوبخت و رضی الدین بن طاؤس و حسین بن زهره و حسین بن خالویه والحسن بن مطهر و غیره در صورتیکه شخص مزبور بچندین واسطه بنوبخت یاطاوس یا زهره یا خالویه یامطهر میرسد .

(د) چونکه عدهٔ از بنی نوبخت بابوسهل یا باین نوبخت معروف شده اند از این رو تشخیص ایشان برای کافه نویسندگان دشوار بلکه ممتنع بوده تا اینکه قرائن خارجی بدست بیاورند :

ص ١١ — ١٤ فصل دوم ابوسهل بن نوبخت .

مقصود نگارنده خاندان نوبختی در این پنج صفحه شرح حالات و بیان تالیفات ابوسهل پسر بلافصل نوبخت است با اینکه مطالبی که با اسناد ومدارک آن نقل مینماید تماماً بسر او ابوسهل الفضل بن ابی سهل بن نوبخت ارتباط داشته و بابی سهل مذکور مرتبط نبوده — مؤلف در ص ١٢ سطر ٢٣ وص ١٣ سطر ١ — چنین گوید: «ابوسهل بن نوبخت بعداز فوت منصور نیز مدتی حیات داشته و زمان خلیفه هارون الرشیدرا (١٦٠ — ١٩٣) درك کرده و در بیت الحکمه یا خزانة الحکمه مرکز اجتماع ایرانیها و شعوبیها بسر میبرده است. الفهرست ص ٢٧٤ و طبقات الامم ص ٦٠ — و گویا همان اوایل خلافت هارون هم فوت کرده» این مطالب ازچند

جهت مردود و مغلوط است اولا ابن‌الندیم و ابن‌صاعد وقفطی وابن‌ابی اصیبعه و کلیه‌ورخین که‌نام ابوسهل‌را برده‌اند وتالیفاتی باو نسبت داده‌اند و اورا در بیت‌الحکمه هارون ذکر نموده‌اند نام او را ابوسهل‌الفضل‌بن نوبخت‌آورده‌اند و ابوسهل تنها ذکر نکرده‌اند.

ثانیاً چونکه ابوسهل بن نوبخت پسر بلافصل نوبخت از مؤلفین نبوده وتالیفی نداشته وابن‌الندیم نامی از آن درفهرست نبرده بنابراین نسبت دادن گفتار فوق (ابوسهل بعد از فوت منصور نیز مدتی‌حیات داشته الخ) بفهرست ابن‌الندیم بی حقیقت وبی‌مدرك میباشد.

ثالثاً قفطی و ابن‌ابی‌اصیبعه و سایر مورخین که نام ابوسهل پسر بلافصل نوبخت رادر کتب خویش‌آورده‌اند کتبی‌وتالیفاتی برای‌اوذکر نکرده‌اند واورا دربیت‌الحکمه هارون و ازمترجمین کتب‌پارسی بعربی ندانسته‌اند بلکه وی‌را جزو منجمین عهدمنصور بشمارآورده‌اند.

رابعاً درصورتیکه ابوسهل‌بن نوبخت بزعم مؤلف دربیت‌الحکمه هارون باشعوبیها بسر میبرده و کتبی درآنجا تالیف وترجمه نموده چگونه ممکن است که درسال اول خلافت هارون و پیش‌از تاسیس دارالحکمه‌هم فوت کرده باشد (رجوع شود بصفحه ۲۶۶ و ۱۸۶ قفطی وص ۲۵۱ و۳۸۲ الفهرست..)

ص ۱۳ سطر ۶ - ۱۵ - «ابوسهل از منجمین ایرانی و از مترجمین فارسی پهلوی بعربی و ابن‌الندیم هفت کتاب ذیل از او اسم میبرد الخ الفهرست ۲۷٤ و قفطی ۲۵۵»

جواب این مطلب سابقاً گفته شده که هم ابن‌الندیم و هم قفطی تالیفات مذکور را بابی سهل الفضل‌بن ابی‌سهل‌بن نوبخت نه بابی‌سهل

پسر بلافصل نوبخت نسبت داده‌اند و باسم او هم تصریح نموده‌اند.

نص عبارت قفطی (الفضل بن نوبخت ابوسهل الفارسی الاصل مذکور مشهور من ائمه المتکلمین و کان فی زمن هارون الرشید ولاه القیام بخزانة الحکمه الخ)

نص عبارت ابن‌الندیم (ابوسهل الفضل بن نوبخت فارسی الاصل وقد ذکرت نسبه فی کتب المتکلمین و کان فی خزانة الحکمة لهروون ـ الرشید الخ)

ص ۱۳ سطر ۲۱و۲۲ وص۱٤ سطر ۱ ـ ۸

« ابن‌الندیم و بتقلید او قفطی اسم ابوسهل را فضل نوشته‌اند و این گویا خطاست زیرا که اولا اسم ابوسهل بمناسبت درازی آن از طرف منصور خلیفه باطل شد الخ»

خطای فوق بخود آقای مؤلف متوجه است که بدون کنجکاوی در کلمات اساتید و بزرگان علمائیکه تقریباً از معاصرین بنی نوبخت بشمار میروند برای اثبات منظور خود آنان را تخطئه مینماید چونکه ابوسهل منجم منصور تالیفی نداشته و در دارالحکمه نبوده بلکه زمان هارون را هم درك نکرده لذا ابن الندیم نام وی را در فهرست خود ذکر ننموده قفطی هم که نام ابوسهل پسر بلافصل نوبخت برده اورا از مؤلفین یا مترجمین یا ازمتکلمینی که در دارالحکمه و معاصرین هارون بوده‌اند بشمار نیاورده و ازاین رو معلوم میشود که ابوسهل الفضل بن نوبخت متکلم و مؤلف و معاصر هارون و صاحب دارالحکمه غیرازابوسهل پسر بلافصل نوبخت بوده‌است. منشأ اشتباه مؤلف عدم وقوف برتعداد کنیه ابوسهل در بنی نوبخت و قاعده جاری در انداختن از نامهای نسبی بوده

است (رجوع‌شود بمقدمات (ب) و (ج) وکابیه کتبی که نام ابوسهل بن نوبخت و ابوسهل الفضل بن نوبخت ذکر نموده‌اند)

ص ۱۵ ـ ۲۱ « ابوسهل بن نوبخت پسران متعدد داشته و اسامی ده پسر او در کتب واخبار و اشعار مذکور شده است ...

۱ ـ اسماعیل۲ ـ سلیمان ۳ ـ داود ٤ ـ اسحق ۵و٦و۸ابوالعین علی و هرون و محمد ۸ ـ فضل ۹ ـ عبدالله ۱۰ ـ سهل‌وپسرش‌حسن»

این عده کور و کچل که ابونواس شاعر معروف‌هم باانان اشاره نموده و گفته است :

فعشواء مضليل و عشي مضلل واعور دجال‌عليه قبوح

از اعضاء متفرق خاندان نوبختی هستند و اینکه مؤلف خاندان نوبختی بدون سند و دلیل تاریخی آنهارا پسران ابوسهل فرزند بلافصل‌نوبخت دانسته است فقط از کنیه ابن ابی‌سهل یاابن‌نوبخت فریب خورده است٠ درصورتیکه کنیه ابوسهل‌وعنوان‌ابن‌نوبخت چنانکه‌قبلا بیان کردیم‌برعدهٔ از مشاهیر بنی‌نوبخت اطلاق میشود بنابراین نبایستی آقای مؤلف بدون تحقیق آنانرا پسر بلافصل ابوسهل‌بن‌نوبخت بشمارد بااین‌وصف‌غالباً مدارك واسنادغیرمکفی‌هم که‌مولف‌خاندان‌نوبخت بانهاارجاع کرده‌برخلاف‌حقیقت وبرضد منقولات ایشان میباشد . مثلا درصفحه ۲۰ سطر ۱۷ ـ ۲۰ و ص ۲۱ سطر ۱ ـ ٦ چنین گوید :

« (۱۰) از پسران‌ابوسهل) سهل وپسرش حسن ـ سهل ازندمای ابونواس و پدر حسن از منجمین مشهور است الخ اخبار ابونواس ص ۱۱۱ ج۱»

حال بیائید بصفحه۱۱۱ ج ۱ اخبار ابونواس ٫مراجعه کنیدعبارت

ذیل را ملاحظه میفرمائید :

قال سهل بن ابی سهل بن **موارب** سالت ابانواس ان یشرب عندی ایاماً . . . .

حال باید از مؤلف خاندان نوبخت سئوال نمود محلی را که بآن ارجاع نمودید متعلق بسهل بن موارب است وچگونه اورا جزء خاندان نوبخت ذکر میکنید !

فرضاً که عبارت اخبار ابی نواس سهل بن ابی سهل بن نوبخت بود (درصورتیکه چنین نیست و سهل بن مواربست) چگونه فهمیدید اینکه این سهل پسرابی سهل اول بن نوبخت منجم منصور بوده وحال آنکه کنیه ابی سهل و ابن نوبخت برچندتن از نوبختیها ١٥٦ اطلاق شده است؟!

جواهر کلام

یاغی - سرکش و نافرمان

کلمه « یاغی » در کتابها فراوان بکار رفته ودر نگارشهای ما نیزگاهی می‌آید. کسانی در بارهٔ آن می پرسند که آیا عربی یا فارسی است . در پاسخ آنها می نگاریم که «یاغی» مغول و ترکی و بمعنی دشمن است. رواج آن در فارسی هم از زمان مغول شده ولی ما آن را نه بمعنی دشمن بلکه بمعنی سرکش یا نافرمان بکار می بریم و چون کلمه بیگانه ایست و نیازی به آن نداریم‌چه بهتر که ازکار بردن‌آن خودداری نموده بجای‌آن‌خودکلمه‌های‌سرکش و نافرمان را بکار بریم .

کتابها

راه نجات.

این کتاب را آقای میرزا علی اکبر حکمی زاده قمی تألیف وچاپ نموده و با همه کوچکی بر بسیاری از کتابهای بزرگ برتری دارد .

آقای حکمی زاده نویسنده پر مایه ایست ودراین کتاب ازیکرشته ناروائیها که گریبانگیر مردم این زمان و خود مایه بدبختی آدمیان است (ازنابکاریها و قمارو سیغار وتریاك) سخن رانده. وبرای آنکه خوانندگان پیمان بهره از نگارشهای این نویسنده پرمایه بیابند شرح پایین را در باره قمار ازآن کتاب دراینجا می آوریم :

مفاسد شخصی و اجتماعی قمار : شخص قمار باز اگر دارای ملیون ها ثروت باشد صد دینار اعتبار ندارد زیرا ثروت او تپه خاکی را ماند که در معرض سیل است هیچیك را دوام و بقائی نیست وهردو در کمترین مدتی نیست و نابود میشوند. دوستی شخص قمار باز پر کاهی را ماند که در جلو تندبادی باشد هیچ کدام را ثبات‌وقراری نیست. راستی چقدر بدبختند عائله‌وزن و بچه این اشخاص .

شرح بدبختی و کیفیت و گرفتاری هر صنف و طبقه بیك نحو مخصوصی است ما اینجا شرح حال یکنفر مستخدم‌وعائلهٔ اورا موردبحث خود قرار میدهیم .

این آقا امروز اول برج‌است حقوق خود را گرفته بطرف منزل می رود می خواهد بعضی لوازم را که قریب یك ماه است بزن و بچه

خود وعده داده بخرد بعلاوه باید قرض عطار و بقال و خباز و اجاره خانه را هم بدهد حساب می کند حقوق خود را با دیونش می‌سنجدمی بیند دیونش زیاد تر است در این بین برفیقش بر خورده اورا برای شب نشینی بیکی ازمجالس . . دعوت می کند بالاخره پس‌ازخواهش و اصرار این رفیق با او می رودمی بیند همه وسائل‌تفریح درآنجامهیاست ماه رویان سمین اندام در یك طرف نشسته و بنواختن نغمات دلکش موسیقی مشغول و با آواز دلربای خود باترنمات وزیر و بم پرده های تارهمراهی میکنددر طرف دیگر بساط مشروب گسترده اوراق گنجفه هم در اطراف پهن شده و هر سه یا چهار نفر مشغول بازی هستند مجملا تمام وسائل تفریح آماده و مهیاست وقتیکه این آقا واردمجلس می‌شود خیلی خوشوقت است از این که باین مجلس آمده و هم رسماً وارد این جرگه شده و بکلی گرسنگی بچه ها و انتظار مادربچه‌هارا را فراموش میکند نه تنها آنها را فراموش می کند بلکه از همه‌چیز عالم حتی از خودش هم غافل شده همتش متوجه باین است که چه وقت . . . باومی افتد الان از خوشحالی بپوست نمیگنجد زیرا دو سه‌مرتبه بنام او اصابت کرده حالا بفکر قرضهای خود افتاد که حال که شانس رو بمن آورده خوبست یکی دو مرتبه دیگر هم بازی کنم که بتوانم قرض های خود را تماماً بدهم ولی این مرتبه شانس بر گشت وحریف براوغالب شد لکن بامید اینکه ازدست داده خود را باز ستاند تا نصف از شب نشست و بتدریج هستی خودرابر باد داد یعنی گذشته از اینکه حقوق خود را تماماً باخت پالتو و ساعت آنچه را که قابل گرو بوداز دست داد اینك با دست خالی و احوال پریشان ازاین مجلس بیرون آمد ولی متفکر است کجا برود جائی جزخانه خود در نظر ندارد .

ناچار بطرف خانه می رود اما متحیر است که جواب بچه ها و خانم را چه بگوید اگر هم شب یك طوری جواب بچه ها را داد صبح جواب طلب کارها چه بگوید اینك با یك حالت یاس و نا امیدی میرود و قدم ها را خیلی آهسته بر میدارد که شاید بتواند بوسیله فکر چارهٔ برای بدبختی خود کند. ما اینك این آقارا در اینجا گذاشته و وارد خانه او میشویم به بینم عائله اودرچه کارند؟.. صبح که آقامیخواست از خانه بیرون آید خانم گفت من دیروز رفتم از نانوا نان بگیرم نمیداد میگفت حساب شما زیاد شده باو گفتم فردا آقا حقوق میگیرد و طلب شما را میدهم بالاخره دیروز نانرا گرفتم اما امروز دیگر رو ندارم نان بگیرم تکلیف چیست ؟ آقا گفت امروز هم نان از همسایه ها قرض کن من حقوق را گرفته وشب بتو میدهم ازاین گرفتاری خلاص میشوی.خانم هم نهار را بهر طور بود گذرانیده ولی از اول غروب انتظار دارد که آقا بیاید. بچهها گرسنه هستند و گریه می کنند. خانم با تمام وسائل ممکنه تا مدتی بچه ها را بیدار نگاه داشته که شاید آقا بیاید ولی خواهی نخواهی بچه ها با حالت گرسنه بخواب رفتند اماخانم بیدار است خیالهای گونا گون باو مسلط شده هروقت باد بدر خانه میخورد از جا بلند میشود بامید اینکهانتظارش بپایان رسیده وآقامیاید. می بیند اثری ازآقا نیست در کوچه را باز میکند می بیند کوچه خلوت از عبور و مرور افتاده. باز با یك حالت یاس و نا امیدی بر میگردد بالاخره با همین ترتیب شب را بنصف رسانید . قدری هم از نصف گذشتصدای در بلند شد سراسیمهآمد در خانه را باز کرد اینك انتظاردارد که آقا بایكتبسم و قیافه بازی رفع خستگی های اورا کند میل دارد که گرفتاری های امروز را برایآقا بیان کند ولی می بیند کهآقا بایكقیافه عبوسوروی

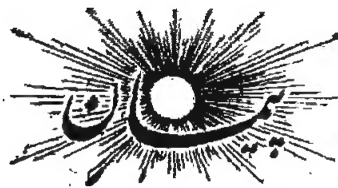
درهم کشیده وهیکل ژولیده وارد خانه شد .

اینك یك قلم توانا با مجـال زیادی لازم است که شرح بیچارگی و غصه های این زن بدبخت و بالاخره حال این عائله را بیان کند و به آخر برساند ولی چون بنای ما باختصار است مطلب را باین جا ختم می کنیم لیکن خوبست که خوانندگان محترم دنباله این فکر را امتداد دهند و به بینند زندگانی این عائله در این شب بلکه تا آخر این بـرج چگونه خواهد بود؟! بالاخره آیا این آقای معظم از این پیش آمد متنبه می شود یا اینکه باز هم بامیداینکه تلافی گذشته را کند خودرا باین سیاه چاه ذلت و بدبختی میاندازد ؟!

این شرح حال یك نفر مستخدمی بود که بغیر از حقوق ماهیانه خود بچیز دیگر دست رسی ندارد ولی خوبست که نظری هـم بطـرف اشخاصی بیاندازید که بحقوق دیگران دست رسی دارند. آیا ممکن است این ها پس از این گرفتاری خائن نشوند یقیناً هر قدر با تقوی و پاك دامن باشد (در صورتیکه این اشخاص از اول تقوی ندارند) باز خیـانت واختلاس خواهند کرد .

بازهم خوبست یك تاملی کنید در احوال آنان که بازحمات زیاد خود یا پدرشان دارای سرمایه‌های گزاف شدند و دراین وادی خوفناك قدم گذاشتند .

تفکر و تامل در حال این اشخاص (بلکه هر گرفتاری) برای همه کس مفید است زیرا باعث تنبه و عبرت او خواهد گردید . لااقل ازاینکه قیمت زندگانی شیرین وباسعادت خودرا خواهد دانست .



پیشنهاد و پاداش

خواهش از سخنوران ایران

ما خورسندیم که چنانکه آرزو داشتیم کم کم شعرا به پشتیبانی ما برمیخیزند وشعرهایی درزمینه گفتهای ماسروده میفرستند که یکایك در پیمان چاپ خواهد شد .

ازجمله ترکیب بند شیوایی آقای عباس آقا گوهری سروده‌اند که می توان گفت تاکنون درایران کمترشعری بان‌ارج‌وبهاسروده‌شده و درشماره چهاردهم چاپ خواهد شد .

کنون مامیخواهیم ازشعرای همراه‌خوداستفاده‌دیگری بکنیم : چنانکه همه کس میدانند ما زبونی را که باره فرومایکان دربرابر اروپا نشان داده بخیره بستایش اروپاییان برمیخیزند وهمیشه ایرانیان راخوار گرفته زبان‌ازنکوهش بازنمی دارند گناه بسیار بزرگی‌دانسته همیشه‌آنرادنبال می نماییم و آخرین نگارش ما دراین باره گفتارهای « ترازوی شرق و غرب » بود که خورسندیم روزنامه گرامی شفق‌سرخ گفتار یکم‌آنرا نقل نموده اثر آنرا چندین برابر گردانید و این خود دلیل دیگر بر همدردی آقای‌مدیرشفق با ما می باشد واینك ما سپاسها ارمغان‌آن‌دوست دانشمند گرامی می‌سازیم .

این نگارشها اثر بسیار کرده که در اینجا بشرح آن نمی پردازیم

آنچه دراینجا گفتن میخواهیم اینست که برخی از آن فرومایگان هنوز هم دست از فرومایگی برنمیدارند. بویژه در شهرهای دیگر که پاره‌دستهای بریده هنوز هم در ستایش بیجای بیگانگان و ریشخند وسرکوفت به ایرانیان قلمفرسایی می‌نمایند. بکار بردن « ترازوی شرق و غرب » را در بارهٔ علم ما روا نمی‌شماردیم. اینان آن ترازو را دربارهٔ «صابون» و «کاغذ» بکار می‌برند.

ازآنجا که شعررا در زمینه نکوهش و سرزنش اثردیگری هست ما ازدوستان شاعر خود خواستار می‌شویم که اینموضوع‌درنظر آورده شعرهایی ازقطعه یا قصیده یامثنوی‌درنکوهش‌این‌فرومایگیها و بیغیرتیها بسرایند واین نمك ناشناسان را که برسر خوان بیدریغ ایران نشسته بستایش گرسنگان اروپاتمرزبان می باشند چندانکه سزاوار است گوشمال بدهند وتا می‌توانند نیش هجو را تیزتر گردانند که به پوستهای کلفت آنان اثر کرده مگر بتواند بیغیرتی و فرومایگی را از تن‌آنان بیرون گرداند.

هرشعری که دراین باره سروده شود درپیمان چاپ خواهد شد و برای آنکه قدر گویندگان شناخته شده باشد بهر کسی که با تصدیق آقای میرزا مایل مدیر شفق و آقای رشید یاسمی بهتر از همه سروده باشدیکدوره پیمان ویکدوره کتابهای دارندهٔ پیمان‌ویکدوره فردوسی پنج جلدی چاپ خاور باداش داده خواهد شد.

پیمان

سیل درقم

امسال حوادث غریبی روی میدهد . داستان گرمیهای اروپا را در آژانسها میخوانیم و از اینسوی درایران دوسوم بهار بلکه بیشتر با سرما گذشته در آذربایجان در نیمه اردیبهشت برف آمده و سرما بحدی بوده که دوست دانشمند گرانمایه ما آقای شمس واعظ که خبر سفر ایشانرا بسه تبریز نوشته بودیم از سردی هوا رنجه شده و دربالای منبر درضمن گفتار های شیرین و شیوای خود شکایت از سرما می نموده اند .

بتازگی هم حادثه سیل قم رویداده که شرح آن را روزنامها نگاشته اند و توجه چنین خسارتی بر شهر کوچك و کم بضاعتی همچون قم بسیار سخت است .

ما از تاسف خود داری نمی نمائیم که شهر علمی قم بچنین حادثه دچار گردیده و امیدواریم که ایرانیان از دور و نزدیك غیرت مسلمانی نشان داده در دستگیری بسیل زدگان وبیخانمان شدگان کوتاهی ننمایند .

کتابهای سودمند علمی

در ایران امروز بیهوده گویی و بیهوده نویسی رواج بسیار یافته و اینست که با اینهمه چاپخانها که در شهر ها بر پا گردیده و همگی بیایی کار می کنند سالیانه جز از چند جلد کتاب سودمند بیرون نمی آید و این کتابها نیز در توی دیگر نوشتهای بیهوده فراوان گمنام گردیده در گوشه ها میماند .

از اینجهت ما میخواهیم از این سپس همیشه در پیمان جایی برای نام بردن و یادآوری کردن از این کتابهای سودمند علمی داشته باشیم و در هر هرشماره اندك گفتگو ازیك کتابی بنماییم:

۱ - جغرافیای تاریخی ایران : این کتاب را یکی ازدانشمند ترین ایرانشناسان (استاد بارتولد روسی) تألیف کرده و یکی از پرمایه ترین پسندگان ایران (آقای طالب زاده) بفارسی ترجمه نموده .

۲ ـ **استقلال گمرکی ایران :** این کتاب تالیف آقای صفی نیا و یگانه کتابی است که در موضوع گمرك وتاریخ گمرکی نوشته شده .

۳ ـ **فرهنگ فارسی بارمنی :** تالیف کشیش کارا کین نخستین فرهنگی است که برای زبان فارسی بارمنی نوشته شده .

٤ ـ **زنده رود :** (جلداول) این کتاب شامل یکرشته موضوعهای تازه و وشیرین از تاریخ اصفهان می باشد که آقای جواهرالکلام ازسفر چندماهه‌خود اصفهان ره‌آورد آورده .

***

آقای میرزا علیخان جواهرالکلام نویسنده با جربزه وپرمایه‌ایست که‌بهر کجا سفری کرده با هر موضوعی رو برو گردیده آگاهیهای سودمندی در پیرامون آن گرد آورده و باقلم سیار شیرین و شیوایی برشته‌نگارش میکشد

در این کتاب نیز اصفهان آن شهر تاریخی ارجمند ایران را که امروز می‌توان آنرا «نمایشگاه هنر ودانش ایران» نام نهاد زمینه جستجو های باریك بینانه خود ساخته و با زبان شیرین و دلچسبی سخن از آنشهر تاریخی رانده است .

کسانیکه در پی آگاهیهای سودمند وشیرین می‌باشند ازخواندن این کتاب نوین آقای جواهرالکلام غفلت نورزند .

ما گله ای که ازآقای جواهرالکلام داریم اینست که با این قلم شیرین چرا در زمینه زندگانی امروزی ایران بنگارش نمی‌پردازند ؟!

نمایندهٔ پیمان در تبریز

در تبریز گذشته از برادرما آقای خازنی آقای میرزا محمدعلی اخباری نماینده و اختیاردار پیمان می باشند . کسانی که بتازگی بوسیله آقای اخباری خواستار مجله شده‌اند وجه اشتراك را بایشان بپرداز ب